

فریاد دانشگاه؛ بر سر آمریکا

ویژه نامه روز دانشجو | ۶ آذر ماه ۱۴۰۴

دانشگاه؛
محل ساخت ایران قوی





شناشنامه

ویژه نامه فریاد دانشگاه بر سر آمریکا

هیئت تحریریه

نرگس اعرابی

سنا پورخسروی

ستایش توکلی

مطهره حسینی نژاد

سجاد سالاری

مطهره شاکر

فاطمه کمالی

محمد رضا یارمحمدی

نویسنده ناشناس

صاحب امتیاز

انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه الزهرا (س)

مدیر مسئول

نرگس خطیب دماوندی

سردبیر

زهرا نسترنی

ویراستاران

مصطفی عاکف و مسعود دهقانی

صفحه آرا

مهدی نصرتی

طراح جلد

رقیه کلیچ

فریاد دانشگاه؛ بر سر آمریکا

با سلام خدمت شما مخاطب گرامی !

این ویژه نامه از نشریه که مطالعه می فرمایید به همت دانشجویان انجمن های اسلامی عضو دفتر تحکیم وحدت دانشگاه های شهید بهشتی^(ه)، علامه طباطبائی، الزهرا^(س) و علوم پزشکی هرمزگان گردآوری شده است.

ضمن ابراز امیدواری در جهت آن که مورد پسند شما قرار بگیرد از خداوند منان بابت برکت بخشی به این تلاش جمعی سپاسگذاریم



فهرست

۰۴

دانشگاه؛ خط مقدم قدرت‌آفرینی برای کشور

۰۸

انقلاب اسلامی؛ ایستادگی یک ملت در برابر شیطان بزرگ

۱۰

بررسی سیرروابط جمهوری اسلامی ایران با غرب

۱۶

انقلاب مقاومت

۱۸

روزی که دانشگاه خود را شناخت

۲۰

روایت یک تقابل ناتمام

۲۴

مقاومت: واکنش طبیعی ملت‌ها در برابر سلطه

۲۶

خط مبارزه؛ از ۱۶ آذر تا کلمبیا

۲۸

تشکیلات دانشجویی: از ضرورت آگاهی تا کنشگری کلان

#سرمقاله



نویسنده: سنا پورخسروی

کارشناسی میکروبیولوژی | شهیدبهرشتی^(۵)

دانشگاه؛ خط مقدم قدرت‌آفرینی برای کشور

نظامی می‌تواند برای کشور قدرت‌آفرین باشد. به عبارت دیگر، بخش مهمی از بدنه امنیتی-دفاعی کشور را نخبگان علمی در مراکز تحقیقاتی و عرصه‌های اجتماعی می‌سازند

این حضور مؤثر، که از ابتدای شکل‌گیری دانشگاه به شیوه‌های گوناگون در تاریخ ایران جریان‌ساز بوده، نشان می‌دهد که حضور سیاسی دانشجو را نه می‌توان انکار کرد و نه خاموش نمود. هویت دانشگاه با خلق جریان و تولید فرهنگ عجین است. از پیروزی انقلاب اسلامی تا تحول‌ها و رشدهای دوران پس از آن، دانشگاه به عنوان سرچشمه‌ای مهم عمل کرده است؛ محیطی علمی و فرهنگی که ظاهراً سنخیتی با کشمکش‌های سیاسی و بازی‌های حزبی ندارد

در شرایطی که منطقه غرب‌آسیا بیش از هر زمان دیگری درگیر تنش بود، رجزخوانی‌های دشمن در برابر قدرت‌نمایی سپاه و ارتش ایران، اگرچه تکراری بود، اما قابل چشم‌پوشی نبود. رژیم صهیونیستی نیز دشمنی نبود که غفلت از آن، هزینه‌ای اندک برایمان در پی داشته باشد. اما در اقدامی هم‌تراز با شهادت فرماندهان رده‌بالای سپاه، در حملات تروریستی بامداد امروز، این رژیم ۶ تن از اساتید و دانشمندان هسته‌ای کشورمان را به شهادت رساند

بر اساس گزارش‌ها، عبدالحمید مینوچهر، عضو هیئت علمی دانشگاه، و احمدرضا ذوالفقاری، استاد دانشکده مهندسی هسته‌ای، که نقش به‌سزایی در پیش‌برد اهداف علمی هسته‌ای کشور داشتند، در این حمله تروریستی به شهادت رسیدند. این واقعه گواه آن است که دانشگاه به اندازه پادگان

فتح قله دانش، توقف ناپذیر است



برخی بر این باورند که «درگیر سیاست کردن دانشگاه، نوعی اعمال فشار از سوی حاکمیت برای محدودسازی یا نگاهی ابزاری برای تحقق اهداف سیاستمداران است.» این نگاه، با به انزوا کشاندن فطرت بیدار و روحیه حق طلبی دانشجو، او را به انفعال می کشاند. دانشگاه منفعل، جامعه را نیز به سرنوشت خود دچار می کند. در سایه این خاموشی، فرهنگ ها دستخوش تغییر می شوند، چرخه تولید متوقف و اقتصاد فلج می گردد، امید از جامعه رخت برمی بندد و این روند تا مرحله ضعف کامل یک کشور و سلطه بیگانه پیش می رود

محصول چنین نگاهی، با حذف دانشجو از صحنه های سیاسی و محروم کردن او از تربیون آغاز می شود و تا مداخله در رویدادهای هنری و تغییر نرم ذائقه نسل جوان دانشجو امتداد می یابد. اما آنچه انقلاب اسلامی پدید آورد، جریانی فعال و متأثر از اسلام بود. این تأثیرپذیری، در ابعاد گسترده حکومت اسلامی، نوعی فراگیری ایجاد می کند که می تواند حتی در دل محرومیت ها و تهدیدها زنده بماند و تداوم یابد. چنین جریانی در دانشگاه های جمهوری اسلامی نه تنها می تواند انحراف را در نطفه تشخیص دهد و ساختار خود را اصلاح کند، بلکه در سطوح سیاست گذاری های ملی و بین المللی نیز ایفای نقش می نماید

این حضور اجتماعی وقتی با پشتوانه علمی همراه شود، می تواند قدرت بیافریند. به همین دلیل، دانشگاه نه صرفاً به عنوان محیطی کلاسیک برای تحقیق و پژوهش، بلکه به عنوان بخشی از میدان نبرد به شمار می رود. نقش دانشگاه در حوزه علوم تجربی و مهندسی، به وضوح در جنگ های مدرن و پست مدرن، در قالب فناوری های هسته ای، بیولوژیکی، انرژی و نظایر آن تجلی می یابد



با یادی از شهیدان راه علم

شهید احمد رضا ذوالفقاری

شهید عبدالحمید مینوچهر

شهید فریدون عباسی

شهید محمد مهدی طهرانچی

شهید محمدرضا فقهی

شهید مجید شهریاری

تحقیرآمیز ژنرال روس در برابر شهید طهرانی مقدم وقتی از فروش موشک با برد ۳۰۰ کیلومتری به ایران خودداری کرد — نتوانست او را متوقف سازد. او ایستاد و گفت: «خودمان می‌سازیم.»

علم بومی‌سازی شده در ایران

در خردادماه ۱۴۰۴، رژیم صهیونیستی بر سه پایه اصلی بازدارندگی در ایران متمرکز شد: فناوری موشکی، فناوری هسته‌ای، و صنایع هایتک و سامانه‌های سایبری. در این چپ‌نش، دانشگاه به‌طور مستقیم به عنوان زیرساخت تولید قدرت، هدف حمله این رژیم قرار گرفت. حذف اساتید به عنوان قشر مولد و سازنده این زیرساخت، طبق پیش‌بینی رژیم صهیونیستی، می‌توانست سال‌ها رشد علمی و فناوری کشور را مختل و توان تولید فناوری راهبردی را از آن سلب کند.

اما آنچه در ساعات اولیه، پاسخی سخت به این حمله بود، جایگزینی سریع فرماندهان، ایجاد چهره‌ای جنگی و بازچینش ساختار نظامی بود.

در دهه شصت و durning جنگ هشت ساله تحمیلی، نظام نوپای ایران برخلاف انتظار جهانیان، توانست در برابر ارتشی که توسط ابرقدرت‌ها تجهیز شده بود بایستد و موجودیت خود را حفظ کند. نقطه عطف اما، آغاز توجه و تمرکز بر فناوری و رشد شتابان علمی در سال‌های پس از جنگ بود. عواملی که روزگاری انقلاب را در حصار تانک‌ها و موشک‌ها یا تحریم‌ها محدود می‌کرد، اکنون با ورود مراکز تحقیقاتی و حضور دانشگاه در عرصه سیاسی، به قدرتی بدل شد که شیطنت‌های کوچک را با پاسخی مقتدرانه خنثی می‌ساخت.

ایرانی که سال‌ها شاهد به خاک و خون کشیده شدن مردمش بود، می‌بایست بین‌گدایی از قدرت‌های نامرد و تلاش برای قدرتمند شدن، یکی را انتخاب کند. شهید حسن طهرانی مقدم تجسم عینی این روحیه انقلابی بود. او باور داشت می‌توانیم بسازیم و راهی جز این نداریم. شرایط پیش از انقلاب و ترویج این narrative که ایرانی حتی قادر به ساختن یک آفتابه نیست، او و یارانش را می‌وس نکرد؛ همان‌گونه که خنده

کنید، ما نیز زیرساخت‌های علمی-عملیاتی شما را از مدار خارج می‌کنیم

از جمله مراکزی که در حملات موشکی ایران مورد هدف قرار گرفتند، می‌توان به این موارد اشاره کرد

موسسه علوم وایزمن:

که در حوزه‌های مختلفی از جمله سیستم‌های مخابراتی، هوش مصنوعی و فناوری‌های نظامی فعالیت می‌کند. برآورد رژیم صهیونیستی از خسارات وارده به این مرکز، بیش از ۰۰۶ میلیون دلار است

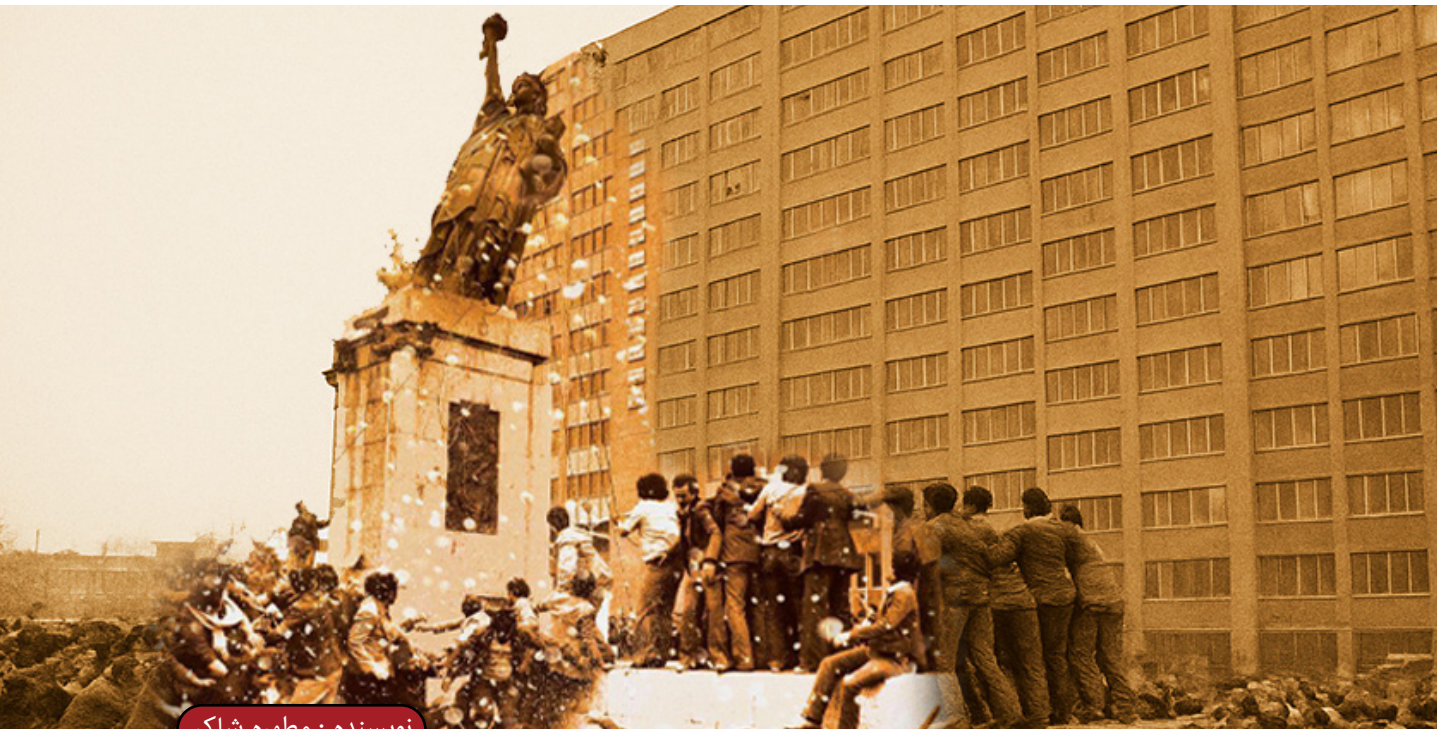
پارک علم و فناوری گاوپام در صحرای نقب:
یکی از بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین مراکز تحقیق و توسعه در اراضی اشغالی

در تمام این رویدادها یک حقیقت مشترک وجود دارد: دانشگاه تنها تولیدکننده دانش نیست، بلکه تولیدکننده «قدرت» است. خروجی دانشگاه، صرفاً فرمول و معادلات روی کاغذ نیست. همین ویژگی، آن را به نقطه‌ای حساس در منازعات جهانی تبدیل کرده است. واقعیت درونی این جریان، در بدنه دانشجویی نهفته است؛ بدنه‌ای که با ایمانی خلل‌ناپذیر، امیدی استوار، مسئولیت‌پذیری، فهم موقعیت و درک شرایط به نقطه اوج می‌رسد و ثابت می‌کند که دانشجو همواره در متن اتفاقات ایستاده و اثرگذار است



دشمن گمان می‌کرد با ضربه زدن به حوزه نظامی و فناوری، قدرت حرکت و دفاع را از ایران می‌گیرد؛ حال آن‌که به سرعت دریافت حتی در لایه دانشگاهی نیز نتوانسته است چرخه تولید علم را متوقف سازد. این شکست، ناشی از خطای محاسباتی دشمن بود. ایران به برکت حضور انقلابی محققان و دانشگاہیان در میدان عمل و در شرایط تحریم، توانسته بود انحصار علم را بشکند و فناوری را بومی کند. این رویکرد، در میدان جنگ نیز ثابت کرد که ترور نمی‌تواند این جریان را متوقف سازد؛ چرا که این دستاوردها، حاصل کار صدها دانشجویی است که هر یک، بار تجربیات و دانش استاد خویش را بر دوش می‌کشند

ترور دانشمندان یک عملیات فیزیکی موقت نیست، بلکه راهبردی است که اسرائیل سال‌ها در ایران دنبال کرده تا گلوگاه اقتدار را دچار اختلال کند. به همین دلیل، در پاسخ‌های ایران هیچ عملکرد هیجانی یا دفعی دیده نمی‌شود. اهداف، منطقی مشخص داشتند: اگر شما در جریان علمی ما اختلال ایجاد



نویسنده: مطهره شاکر

کارشناسی مشاوره | الزهرا (س)

انقلاب اسلامی؛ ایستادگی یک ملت در برابر شیطان بزرگ

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، یکی از نقاط عطف تاریخ معاصر جهان بود؛ پدیده‌ای که نه تنها ساختار سیاسی کشور را متحول کرد، بلکه الهام‌بخش جنبش‌های مقاومت در برابر سلطه خارجی شد. این انقلاب، برخاسته از ترکیب ارزش‌های دینی، خواست عدالت اجتماعی و هویت ملی، به مقابله مستقیم با قدرت امپریالیستی ایالات متحده آمریکا پرداخت. نامگذاری آمریکا به عنوان «شیطان بزرگ»، نمادی از مخالفت تاریخی مردم ایران با دخالت‌ها و سیاست‌های سلطه‌جویانه این کشور بود که از سوی امام خمینی (ره) بیان شد و اراده جمعی ملت برای حفظ استقلال و کرامت خویش را بازتاب داد.

تعبیر «شیطان بزرگ» صرفاً یک شعار نبود، بلکه تحلیلی سیاسی و ایدئولوژیک بر پایه تجربیات تاریخی بود. از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا حضور گسترده مستشاران آمریکایی، مردم دریافتند که نفوذ آمریکا تنها به عرصه سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه در پی تحمیل الگوهای سکولار و مادی‌گرایانه بر جامعه است.

یکی از ویژگی‌های برجسته انقلاب، مشارکت گسترده و تعیین‌کننده مردم در شکل‌گیری و پیروزی آن بود. اقشار مختلف جامعه، از کارگران و کشاورزان تا دانشجویان و روحانیون، در تظاهرات، اعتصابات و فعالیت‌های جمعی علیه رژیم پهلوی و نفوذ آمریکا متحد شدند. این همبستگی، بیانگر درک عمیق

مردمی از ضرورت ایستادگی در برابر امپریالیسم بود
مردم ایران، با تجربه مداخلات خارجی و سیاست‌های سلطه‌جویانه، به این آگاهی رسیده بودند که حفظ استقلال کشور تنها از طریق مقاومت جمعی و حضور مستمر در صحنه‌های اجتماعی ممکن است. شعارها و اقدامات مردمی، علاوه بر مخالفت با رژیم داخلی، اعتراضی مستقیم به دخالت‌های خارجی بود. این اراده ملی، انقلاب اسلامی را به پدیده‌ای مردمی و نمادی جهانی از مقاومت تبدیل کرد

ایده انقلاب اسلامی بر پایه استقلال، بازگشت به خویشستن و مخالفت بنیادین با سلطه خارجی و ارزش‌های سکولار غرب استوار بود. این انقلاب باور داشت که دین می‌تواند محور زندگی اجتماعی، سیاسی و اخلاقی باشد. مردم نه تنها برای تغییر حکومت، که برای بنیان‌نهادن تمدنی مبتنی بر ارزش‌های انسانی و معنوی به پا خاستند. این انگاره، ستون فکری انقلاب را تشکیل می‌دهد و آن را از بسیاری از انقلاب‌های صرفاً سیاسی متمایز می‌سازد

سیاست‌های سکولار و سلطه‌جویانه آمریکا، با تمرکز بر منافع اقتصادی و حفظ نفوذ سیاسی، همواره در تضاد با خواست‌ها و ارزش‌های فرهنگی-مذهبی مردم ایران قرار داشت. حمایت همه‌جانبه آمریکا از رژیم پهلوی در راستای تأمین منافع غرب و کاستن از نقش مردم در سرنوشت خویش، نه تنها به نارضایتی گسترده دامن زد، که حس استقلال و هویت ملی را به مخاطره انداخت انقلاب اسلامی، با تأکید بر استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، پاسخی قاطع به این سیاست‌ها بود. ملت ایران، که دخالت مستقیم آمریکا را در کودتای ۲۸ مرداد تجربه کرده بود، ایستادگی در برابر سلطه خارجی را وظیفه‌ای ملی و دینی می‌دانست. نتیجه این مقاومت، تنها سرنوشتی رژیمی وابسته نبود، بلکه بازتعریف جایگاه ایران در نظام بین‌الملل و واداشتن قدرت‌های بزرگ به

بازنگری در رویکردهایشان بود
سیاست سکولاریستی آمریکا، نمونه‌ای از الگوی جهانی قدرتی است که در آن انسان و جامعه تابع اهداف صرفاً اقتصادی و سیاسی قرار می‌گیرند و دین به حاشیه رانده می‌شود. ایران پیش از انقلاب، سلطه سیاسی و فرهنگی این الگو را تجربه کرد؛ نادیده گرفتن سنت‌ها، تضعیف باورهای دینی و تحمیل الگوهای توسعه ناهمگون. این بستر تاریخی، انقلاب را در نگاه مردم نه فقط یک دگرگونی سیاسی، که احیایی معنوی و فرهنگی ساخت

پیام انقلاب آشکار است: انسان و جامعه می‌توانند در برابر قدرت هژمونیک مقاومت کنند و سرنوشت خود را رقم زنند. هنگامی که میلیون‌ها نفر بدون سلاح و تنها با تکیه بر ایمان و آگاهی جمعی به میدان آمدند، نشان دادند که قدرت واقعی از آن مردمی است که بر باورها و هویت خود استوارند. انقلاب اسلامی نشان داد که نظم امپریالیستی و سکولار حاکم بر جهان، نمی‌تواند هویت انسانی و معنوی جوامع را نادیده بگیرد یا نابود کند

امروز، انقلاب اسلامی فراتر از یک رویداد تاریخی است؛ درسی ماندگار برای نسل‌های جوان در باب استقلال فکری، پایداری بر هویت فرهنگی و جایگاه معنویت در حیات سیاسی. ایستادگی مردم ایران نشان داد که مقاومت در برابر قدرت‌های بزرگ تنها یک موضع سیاسی نیست، بلکه مسئله‌ای هستی‌شناختی و انسانی است

تعبیر «شیطان بزرگ»، فراتر از یک شعار، نقدی بنیادین به سیاست سکولاریستی و امپریالیستی آمریکا و تجلی‌ای از اندیشه و آرمان انقلاب اسلامی است؛ پیامی که تا امروز برای تمامی آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان جهان تازه و الهام‌بخش باقی مانده است



نویسنده: محمدرضا یارمحمدی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی | علامه طباطبائی

بررسی سیر روابط جمهوری اسلامی ایران با غرب

روابط جمهوری اسلامی ایران با آمریکا و مجموعه کشورهای غربی از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، نه یک رابطه معمول میان دو کشور، بلکه صحنه برخورد دو جهان‌بینی بوده است: در یک سو جهان‌بینی سلطه‌محور غرب که ایران مستقل و انقلابی را برنمی‌تابد و در سوی دیگر، منطق استقلال، عزت و مقاومت که جمهوری اسلامی از دل آن برخاست. از همین رو روند تاریخی از سال ۱۳۵۷ تاکنون، بیش از آنکه داستان تعامل باشد، روایت فشار و ایستادگی است؛ با فصل‌هایی از مذاکره که غالباً برای طرف غربی ابزاری جهت مدیریت یا تشدید فشار بوده است

پس از انقلاب و قطع روابط رسمی، اروپا نیز علیرغم ظاهر معتدل‌تر، عملاً در همان چارچوب راهبردی آمریکا

حرکت کردند. در جنگ تحمیلی، غرب نه تنها از صدام حمایت تسلیحاتی و اطلاعاتی کرد، بلکه در سطح دیپلماتیک نیز مانع محکومیت تجاوز شد. این تجربه نخستین نشانه بود که ایران نمی‌تواند به غرب به‌عنوان یک بازیگر بی‌طرف نگاه کند. با این حال جمهوری اسلامی در دوره‌های مختلف، متناسب با شرایط داخلی و بین‌المللی، از کانال‌های مختلف با اروپا و حتی آمریکا گفت‌وگوهایی داشت، اما هربار روشن شد که مسئله اصلی غرب با ایران، ماهیت انقلاب است نه صرفاً یک پرونده خاص

دوره حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (۱۳۶۰-۱۳۶۸) از نظر روابط خارجی با غرب، دوره‌ای کاملاً تقابلی و تعیین‌کننده بود. این دوره هم‌زمان با دفاع مقدس بود و سیاست غرب به‌ویژه آمریکا و کشورهای اروپایی به وضوح در حمایت از صدام و فشار حداکثری علیه جمهوری اسلامی شکل گرفت. آمریکا اطلاعات، تسلیحات و حمایت سیاسی مستقیم ارائه می‌کرد و اروپا نیز در

نشان داد که مشکل اصلی در اراده ایران نبود، بلکه در ماهیت تقابلی سیاست آمریکا و غرب با جمهوری اسلامی ریشه داشت. نمونه‌های این تقابل به‌وضوح در وقایع آن دوره پیداست

ماجرای میگونوس: دادگاه آلمان با یک سناریوی سیاسی و بدون سند معتبر، ایران را به دخالت در قتل مخالفان متهم کرد؛ اقدامی که به قطع روابط ۱۵ کشور اروپایی با ایران انجامید. این حادثه نشان داد که حتی اروپا که دولت هاشمی روی تعامل با آن حساب باز کرده بود، در بزنگاه‌ها منافع خود را در همراهی با آمریکا تعریف می‌کند. تحریم‌های داماتو: در همان سال پایانی دولت هاشمی، آمریکا قانون داماتو را تصویب کرد که سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت و گاز ایران را هدف قرار می‌داد. این قانون نشان داد که غرب هنگام مشاهده تمایل ایران به کاهش تنش به دنبال تضعیف اقتصادی و جلوگیری از بازیابی قدرت ایران است. واشنگتن در این دوره نیز ایران را در فهرست «حامیان تروریسم» نگه داشت، مانع همکاری اقتصادی کشورهای اروپایی با تهران شد و با فشار اطلاعاتی، تبلیغی و حقوقی فضای جهانی علیه جمهوری اسلامی را تشدید کرد. در حالی که ایران سعی داشت روابط خود را با جهان عرب تقویت کند، آمریکا با تحریک برخی دولت‌های عربی و حمایت از تحریم‌های شورای همکاری خلیج فارس علیه ایران، نشان داد که مخالفت با نقش منطقه‌ای ایران جزء راهبرد ثابت آن است. نتیجه این تضاد راهبردی آن بود که هرچند

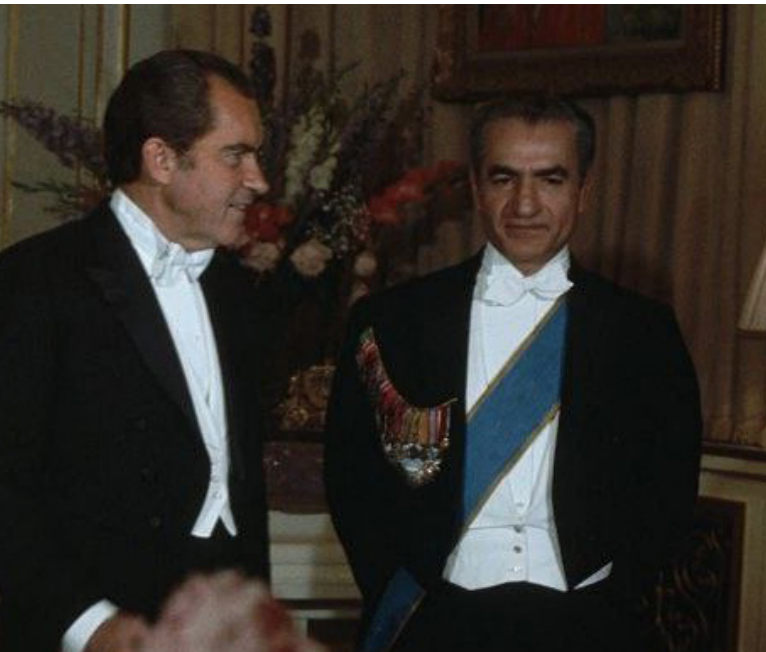


زمینه فروش سلاح و مشروعیت‌بخشی سیاسی به عراق نقش مکمل داشت. دولت آیت‌الله خامنه‌ای تلاش کرد در همین شرایط، فضای محدود گفت‌وگو و مدیریت فشار بین‌المللی را حفظ کند، اما غرب نشان داد که هیچ تمایلی به حل اختلافات ندارد و اقداماتش صرفاً برای پیشبرد منافع خود است. نمونه بارز این واقعیت، ماجرای «مک‌فارلین» بود که نشان داد حتی تلاش‌های دیپلماتیک آمریکا برای مذاکره نیز صرفاً ابزاری برای تأمین اهداف خودشان است، نه برای کاهش تنش واقعی

در دولت هاشمی رفسنجانی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)، این دوره هم‌زمان بود با آغاز بازسازی کشور پس از جنگ تحمیلی و تلاش برای تثبیت جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی. برخلاف تصور رایج در برخی جریان‌های سیاسی، سیاست خارجی ایران در این دوره با وجود گرایش دولت به کاهش تنش با یک واقعیت سخت و غیرقابل انکار مواجه بود:

خصوصیت ساختاری غرب با ایران

پس از پایان جنگ، دولت هاشمی کوشید با نوعی تنش‌زدایی محدود در برابر اروپا و حتی آمریکا، فضای اقتصادی لازم برای بازسازی را فراهم کند. اما روند حوادث



حجم روابط اقتصادی با برخی کشورهای اروپایی افزایش یافت، اما عملاً هیچ تغییری در رویکرد کلان غرب نسبت به ایران ایجاد نشد. تجربه هشت ساله این دولت نشان داد که سازش‌پذیری یا نرمش بیش از حد، دشمنی غرب را کاهش نمی‌دهد؛ زیرا مشکل، مواضع جمهوری اسلامی نسبت به استقلال، مقاومت و حمایت از مظلومان بود نه لحن دیپلماتیک دولت خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، در این دوران سیاست خارجی ایران وارد مرحله‌ای شد که بسیاری آن را نرم‌ترین دوره تعامل با غرب می‌دانند؛ دوره‌ای که دولت با تکیه بر گفتمان گفت‌وگوی تمدن‌ها، تنش‌زدایی و اعتمادسازی، امیدوار بود بتواند دیوار بی‌اعتمادی میان ایران و غرب را بشکند و زمینه‌ای برای روابطی متعادل‌تر فراهم کند. اما روند تحولات نشان داد که مشکل اصلی نه در نوع سخن گفتن ایران، بلکه در ماهیت تقابل ساختاری غرب با انقلاب اسلامی ریشه دارد؛ تقابلی که حتی گسترده‌ترین نرمش‌ها هم نتوانست آن را تغییر دهد.

در سال‌های ابتدایی دولت خاتمی، با اوج‌گیری گفتمان تعامل، انتظار می‌رفت که غرب حداقل در برخی حوزه‌ها از شدت فشارها بکاهد. اما حوادث منطقه و رفتار قدرت‌های غربی به سرعت این تصور را رد کرد. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، ایران با وجود سابقه دشمنی آمریکا برای جلوگیری از تقویت جریان‌های تکفیری و حفظ ثبات منطقه، همکاری‌هایی در افغانستان انجام داد و نقش مهمی در شکل‌گیری نظم سیاسی جدید در کابل داشت. با این حال، واشنگتن نه تنها نقش تهران را به رسمیت نشناخت بلکه جورج بوش در سال ۲۰۰۲ ایران را محور شرارت خواند؛ اتفاقی که برای بسیاری از نیروهای داخلی ثابت کرد که مشکل آمریکا با ایران نه رفتاری و تاکتیکی، بلکه ماهوی و راهبردی است در حوزه هسته‌ای نیز دولت خاتمی مسیر اعتمادسازی حداکثری را برگزید. مذاکرات با سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) با هدف کاستن از نگرانی‌های ادعایی غرب آغاز شد و برای نشان دادن

حسن نیت ایران، غنی‌سازی اورانیوم و فعالیت‌های اصلی چرخه سوخت داوطلبانه تعلیق شد. تصور تیم مذاکره‌کننده این بود که چنین نرمشی می‌تواند تضمینی برای حفظ حقوق ایران در حوزه هسته‌ای باشد و اروپا را از پیروی کور از سیاست‌های آمریکا باز دارد. اما مذاکرات نشان داد که اروپا عملاً نقش میانجی بی‌طرف ندارد و در نهایت حتی در صورت توقف کامل فعالیت‌ها نیز قصد ندارد حق غنی‌سازی جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسد. انتشار اسناد بعدی اتحادیه اروپا نشان داد که هدف اصلی آن‌ها خرید زمان برای آمریکا و جلوگیری از پیشرفت ایران بود؛ نه دستیابی به توافقی عادلانه.

در همین دوران، با وجود افزایش پیام‌های مثبت از سوی دولت ایران، اروپا و آمریکا فشارهای حقوق بشری، تبلیغاتی و سیاسی را تشدید کردند. قطعنامه‌های حقوق بشری علیه ایران افزایش یافت، رسانه‌های غربی حمله سنگینی علیه ساختار جمهوری اسلامی به راه انداختند و کنگره آمریکا رسماً بودجه‌هایی برای تغییر رفتار ایران تصویب کرد. از منظر راهبردی، غرب در این دوره تلاش کرد ایران را در موقعیت یک کشور منفعل نشان دهد که حاضر است از بسیاری از حقوق خود برای جلب رضایت غرب عقب‌نشینی کند.

حمایت صریح از مقاومت فلسطین و لبنان، تقویت محور مقاومت و حضور فعال ایران در معادلات سوریه و عراق، وزن ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی را در منطقه افزایش داد؛ مسئله‌ای که خشم آمریکا و اروپا را دوچندان کرد. اوج این روند در جنگ ۳۳ روزه و پس از آن در جنگ غزه دیده شد که نقش ایران به‌عنوان پشتوانه اصلی مقاومت، آشکارتر از همیشه شد

در عرصه بین‌المللی نیز احمدی‌نژاد راهبردی متفاوت دنبال کرد. حضور پررنگ در مجامع جهانی مانند سازمان ملل و سخنرانی‌های صریح علیه نظام سلطه از جمله زیر سؤال بردن روایت رسمی غرب از ۱۱ سپتامبر و نقد بنیادین ساختار قدرت جهانی به نمادی از این دوران تبدیل شد. غرب تلاش کرد با تبلیغات رسانه‌ای گسترده، این صدا را بی‌اعتبار کند، اما واقعیت این بود که احمدی‌نژاد توانست گفتمان عدالت‌خواهانه و ضدسلطه جمهوری اسلامی را به یکی از محورهای بحث جهانی تبدیل کند

باین‌حال، دولت دوم او با چالش‌هایی همراه شد. مسائل داخلی، اختلافات درونی دولت و برخی رفتارهای جنجالی سبب شد تمرکز سیاست خارجی کاهش یابد و زمینه برای فشارهای شدیدتر غرب فراهم شود. تحریم‌های اقتصادی گسترده، به‌ویژه تحریم بانک مرکزی و نفت ایران، در همین سال‌ها وضع شد؛ تحریم‌هایی که بیش از آنکه نتیجه سیاست هسته‌ای باشد، محصول اجماع‌سازی آمریکا پس از تحولات ۲۰۱۱ و ضعف نسبی انسجام داخلی در آن مقطع بود. با این‌وجود، حتی در سخت‌ترین شرایط نیز ایران از برنامه هسته‌ای خود عقب‌نشینی نکرد

در دولت روحانی (۱۳۹۲-۱۴۰۰)، سیاست خارجی ایران وارد مرحله‌ای شد که تمرکز اصلی آن بر مذاکره و کاهش تنش با غرب، به ویژه آمریکا و سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) بود. دولت روحانی با شعار دیپلماسی فعال و وعده حل مسائل اقتصادی از طریق رفع تحریم‌ها، مسیر کاملاً

دولت احمدی‌نژاد (۱۳۸۴-۱۳۹۲) در دوره ریاست‌جمهوری وی روابط ایران با آمریکا و کشورهای غربی وارد مرحله‌ای کاملاً متفاوت شد؛ مرحله‌ای که برخلاف دولت خاتمی، بر اقتدار، بازدارندگی، پیشرفت هسته‌ای و بی‌اعتنایی به فشارهای غرب بنا شده بود. دولت احمدی‌نژاد میراثی را تحویل گرفت که در آن، به‌دلیل تعلیق‌های گسترده و عقب‌نشینی‌های دوره قبل، غرب به این تصور رسیده بود که می‌تواند با فشار بیشتر، ایران را از حقوق قطعی خود منصرف کند. اما احمدی‌نژاد مسیر کاملاً معکوسی را انتخاب کرد و همین تغییر زمین بازی، یکی از مهم‌ترین دوره‌های ستیز سیاسی ایران و غرب را رقم زد. در ابتدای کار، دولت جدید اعلام کرد که تعلیق‌های داوطلبانه پایان یافته و ایران حق مسلم خود در غنی‌سازی را دنبال خواهد کرد. این تصمیم، که پشتوانه آن اجماع داخلی و رهبری بود، عملاً راهبرد انفعالی گذشته را به پایان رساند و مسیر تازه‌ای برای پیشرفت هسته‌ای کشور گشود. در فاصله کوتاهی، تأسیسات اصفهان، نطنز و بوشهر فعال شدند و تعداد سانتریفیوژها چندین برابر شد. این شتاب در پیشرفت هسته‌ای فضایی ایجاد کرد که غرب احساس کرد دیگر با تأخیراندازی نمی‌تواند برنامه ایران را متوقف کند. در واکنش، آمریکا و اروپا سیاستی به‌شدت خصمانه اتخاذ کردند. تلاش‌های دیپلماتیک برای فشار بیشتر منجر به صدور چندین قطعنامه شورای امنیت علیه ایران شد؛ قطعنامه‌هایی که هدف آن‌ها ایجاد اجماع جهانی علیه برنامه هسته‌ای بود. اما شدت گرفتن فشارها نقطه مقابل هدف غرب را رقم زد: ایران بر مواضع خود قوی‌تر ایستاد، توانمندی‌های علمی را افزایش داد و ساختار داخلی برنامه هسته‌ای را مقاوم‌سازی کرد. درحقیقت، سال‌های احمدی‌نژاد به‌ویژه نیمه دولت اول او سال‌های تثبیت توانمندی بومی ایران در عرصه هسته‌ای بود

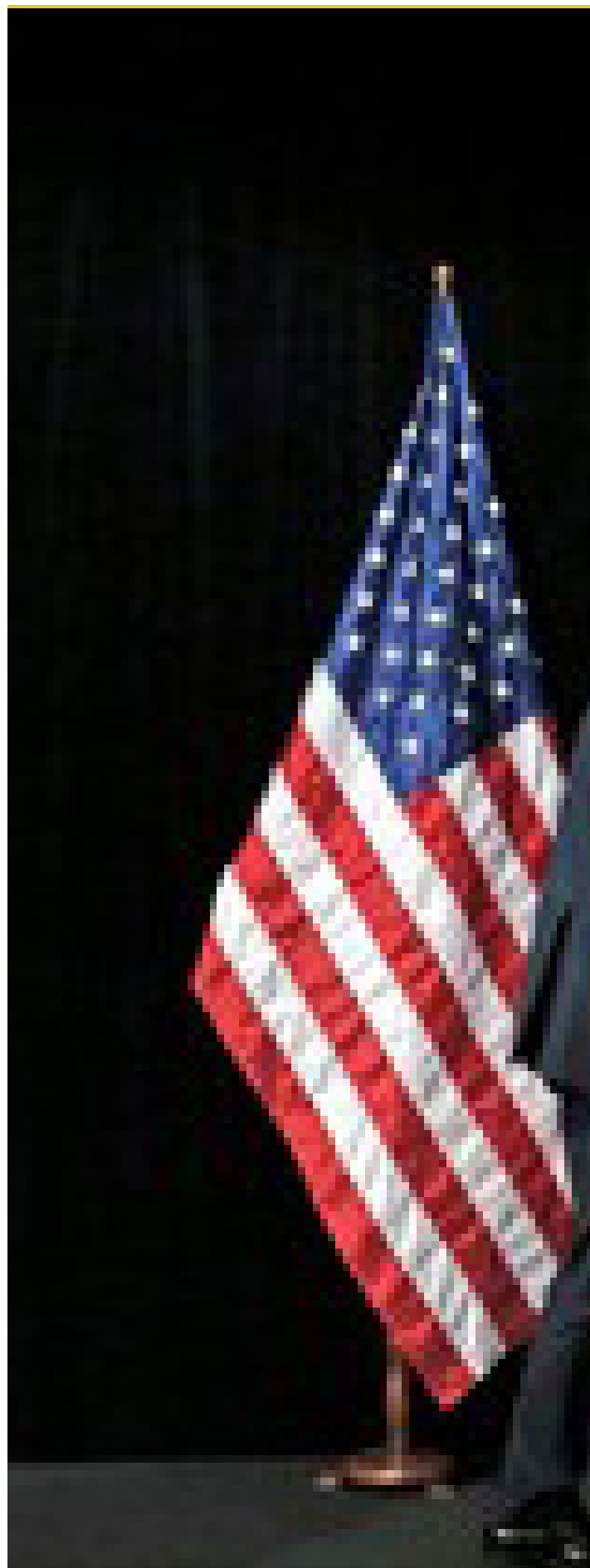
هم‌زمان، دولت احمدی‌نژاد در عرصه منطقه‌ای نیز سیاستی تهاجمی و انقلابی اتخاذ کرد



متفاوتی نسبت به دولت احمدی‌نژاد در پیش گرفت و تلاش کرد اعتمادسازی حداکثری را جایگزین مسیر اقتدارگرایانه کند. این سیاست، گرچه در ظاهر فرصت‌های جدیدی برای تعامل با غرب ایجاد کرد، اما به سرعت نشان داد که مشکل غرب با ایران ساختاری و راهبردی است، نه تاکتیکی. مهم‌ترین دستاورد این دوره برجام بود؛ توافقی که طی آن ایران بخش قابل توجهی از فعالیت‌های هسته‌ای خود را تعلیق کرد، پروتکل الحاقی را داوطلبانه اجرا نمود و دسترسی گسترده بازرسان بین‌المللی را پذیرفت. دولت روحانی امید داشت که این اقدامات، در ازای تضمین اقتصادی و رفع تحریم‌ها، مسیر توسعه و ثبات اقتصادی کشور را هموار کند. اما در عمل، برجام نشان داد که غرب، حتی وقتی ایران نهایت حسن نیت خود را نشان می‌دهد، پایبند به تعهدات خود نیست. خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ و ناتوانی اروپا در ایجاد سازوکارهای مالی عملی، ثابت کرد که اعتماد یک‌طرفه به غرب تنها به تشدید فشار منجر می‌شود. در طول این دوره، غرب به ویژه آمریکا و اروپا، فشارهای اقتصادی، حقوق بشری و رسانه‌ای را همزمان افزایش دادند. تحریم‌های گسترده علیه نفت، بانک مرکزی و صنایع کلیدی ایران، سقوط ارزش پول ملی و فشار بر اقشار مختلف جامعه را به همراه داشت. این تجربه نشان داد که تکیه صرف بر مذاکره و نرمش، بدون برخورداری از قدرت بازدارنده، نتیجه‌ای جز عقب‌نشینی و آسیب اقتصادی ندارد. این دوره بار دیگر به روشنی ثابت کرد که غرب، اعم از آمریکا یا اروپا، در مواجهه با جمهوری اسلامی، هدفی جز کنترل و محدود کردن استقلال ایران ندارد و هرگونه تعهد صرفاً ابزاری برای فشار بیشتر است. نتیجه تاریخی این سیاست، ایجاد فرصت‌های موقت مذاکره، اما ناتوانی در تضمین منافع ملی بود؛ تجربه‌ای که بعدها راهبرد دولت شهید رئیسی و سیاست فعلی را شکل داد: مذاکره از موضع قدرت و با حفظ خطوط قرمز ملی.

دوره دولت شهید رئیسی (۱۴۰۰-۱۴۰۳ نقطه عطفی در سیاست خارجی انقلابی ایران بود که پس از تجربه نرمش‌های یک‌طرفه در دولت روحانی شکل گرفت. این دولت مسیر خود را بر اقتدار، بازدارندگی، تنوع‌بخشی به

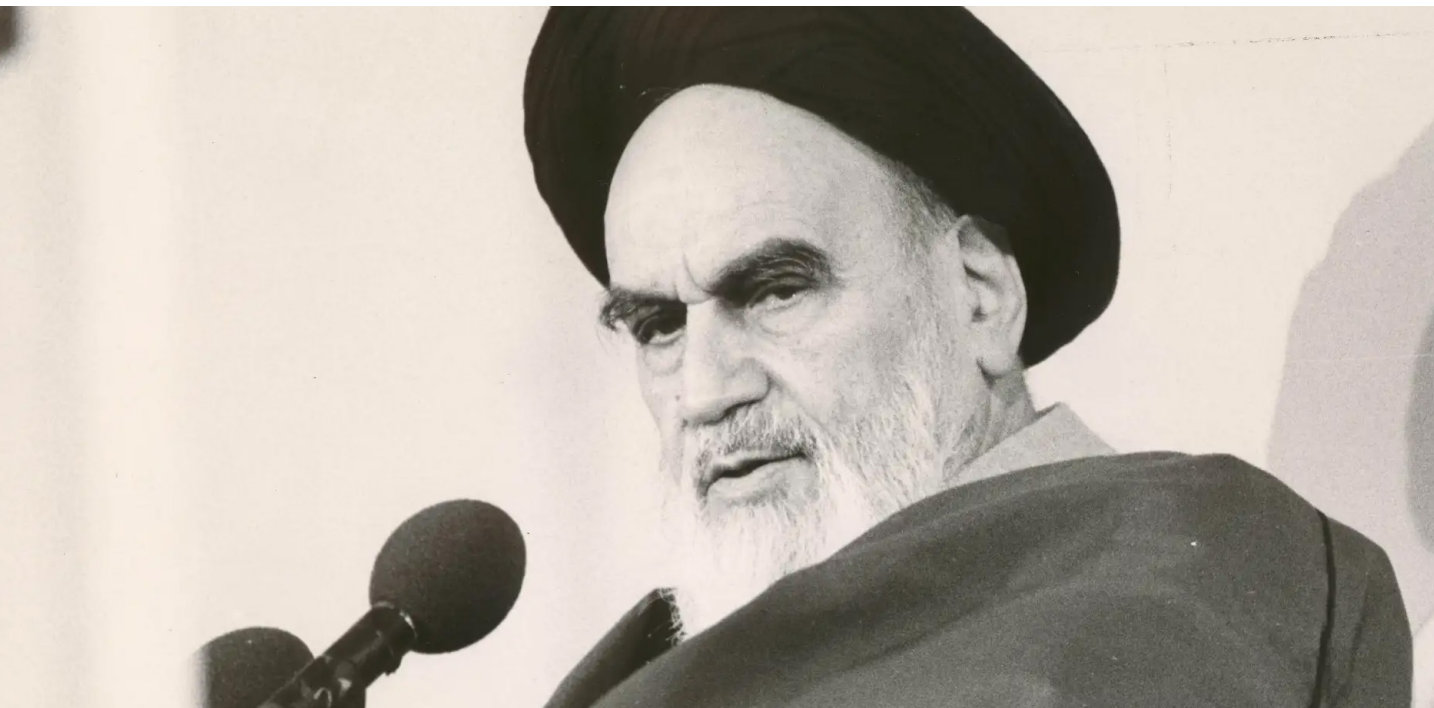
شرکا و دیپلماسی عزتمندانه قرار داد و نشان داد که ایران دیگر مذاکره را تنها از موضع ضعف و برای رفع تحریم‌ها دنبال نمی‌کند، بلکه آن را یکی از ابزارهای مدیریت فشار می‌داند. در عرصه هسته‌ای، دولت رئیسی تاکید کرد که برنامه هسته‌ای ایران حق مسلم و غیرقابل‌چانه‌زنی کشور است و هیچ محدودیت داوطلبانه‌ای که منافع ملی را تهدید کند، پذیرفته نخواهد شد. در نتیجه، مذاکرات با غرب چه آمریکا و چه سه کشور اروپایی از موضع قدرت و با خطوط قرمز روشن پیگیری شد و سیاست منطقه‌ای نیز با همان نگاه عزتمندانه ادامه یافت. حمایت ایران از محور مقاومت، تقویت روابط با کشورهای همسایه و حضور فعال در مسائل منطقه‌ای، وزن ژئوپلیتیک کشور را افزایش داد و فضای سیاسی غرب برای فشار به ایران را محدود کرد. در عین حال، تهران روابط خود را با قدرت‌های غیرغربی به ویژه چین و روسیه گسترش داد تا وابستگی به غرب کاهش یابد و گزینه‌های اقتصادی و امنیتی متنوع در دسترس باشد. استراتژی دولت رئیسی، ترکیبی از مقاومت فعال، دیپلماسی با ابتکار و افزایش قدرت داخلی و منطقه‌ای بود که توانست فشار غرب را کنترل کند و در عین حال، جایگاه ایران را در معادلات جهانی تثبیت نماید. اکنون نیز با دولت فعلی، سیاست خارجی ایران بر سه پایه اصلی استوار است: مقاومت، تنوع‌بخشی به شرکا و تعامل بدون وابستگی. مذاکره با غرب ممکن است، اما نه از موضع ضعف و نه بر اساس اعتماد بی‌پایه. اروپا همچنان در موضوع ایران به شدت تابع آمریکا است؛ انگلستان نیز به‌طور سنتی رویکرد امنیتی و ضدایرانی شدیدتری دارد. بنابراین تهران مسیر تعامل متوازن را دنبال می‌کند: مهار فشارهای غرب از طریق قدرت منطقه‌ای و اقتصادی، حفظ خطوط قرمز، ادامه گفت‌وگوها تنها در صورتی که تضمین واقعی وجود داشته باشد، و تکیه بر راهبردی که تجربه ۴۷ ساله نشان داده بهترین انتخاب برای ایران است: **ایستادگی همراه با ابتکار عمل سیاسی.**



نویسنده: فاطمه کمالی

بهداشت مدارس | علوم پزشکی هرمزگان

انقلاب مقاومت



انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفی در تاریخ معاصر بود که سیاست خارجی کشور را بر پایه شعار بنیادین «نه شرقی، نه غربی» استوار ساخت. این شعار در اندیشه امام خمینی و ساختار جمهوری اسلامی، به معنای استقلال کامل از دو بلوک قدرت جهانی بود. ریشه‌های آن را می‌توان در سنت موازنه منفی، در گفتمان اسلام انقلابی و در جریان روشنفکری مستقل جهان سوم جستجو کرد. در جهانی که تعاملات بین‌المللی روز به روز گسترده‌تر می‌شود، سیاست خارجی نقشی حیاتی در توسعه ملی ایفا می‌کند و ایران با انتخاب این شعار، راهی متمایز و مبتنی بر هویت خویش برگزید

امام خمینی ملت ایران و همه ملت‌های ستمدیده را به «راه مستقیم الهی» فرا می‌خواند؛ راهی که نه وابسته به شرق ملحد بود و نه به غرب ستمگر. این نگاه، جمهوری اسلامی را در میان کشورهای مستقل برجسته ساخت و هویتی ویژه به آن بخشید. از دیدگاه ایشان، اسلام نه تنها یک دین، بلکه قانونی جامع و راهنمایی برای همه انسان‌هاست. امام حتی مخالفان داخلی را به بازگشت به مسیر اسلام دعوت می‌کرد و هشدار می‌داد که تجربه گروه‌های چپ و غرب‌گرا جز رنج برای مردم به ارمغان نیاورده است. ایشان جوانان را نیز فرا می‌خواند تا با محرومان جامعه متحد شوند و در ساختن ایرانی مستقل و آزاد مشارکت کنند

بر این اساس، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر پایه استقلال ملی، خدمت به منافع ایران، گسترش روابط با کشورهای غیرمتجاوز، توسعه همکاری‌های اسلامی، دفاع از حقوق مسلمانان جهان و

دعوت به وحدت امت اسلامی شکل گرفت. این اصول در قانون اساسی تثبیت شد و شعار «نه شرقی، نه غربی» به ستون استقلال سیاسی کشور تبدیل گردید

این شعار در عرصه عمل بین‌المللی نیز تجلی یافت. ایران در تعاملات جهانی، به‌جای انزوا، با حفظ استقلال و مقاومت در برابر قدرت‌های سلطه‌گر حضور یافت. «اقتصاد مقاومتی» نمونه‌ای عینی از تحقق این اصل در عرصه اقتصادی بود؛ سیاستی که بر خوداتکایی، کاهش وابستگی و تقویت تولید داخلی تأکید داشت. همچنین، دیپلماسی فعال و عدالت‌محور، توانایی ایران را برای نقش‌آفرینی مؤثر در سطح منطقه و جهان افزایش داد

با فروپاشی نظام دو قطبی، جمهوری اسلامی ایران توانست با تکیه بر همان شعار، جایگاه مستقل خویش را در نظم جدید جهانی تثبیت کند. این شعار تا امروز به‌عنوان راهبردی زنده و کارآمد باقی مانده و ایران را به بازیگری تأثیرگذار در صحنه بین‌الملل تبدیل کرده است

«نه شرقی، نه غربی» تنها یک شعار نبود؛ بلکه روح حاکم بر انقلاب اسلامی و بنیان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. این راهبرد، بر پایه استقلال، استکبارستیزی، وحدت اسلامی و نفی هرگونه سلطه خارجی استوار است و در جهانی چندقطبی نیز می‌تواند جایگاه ایران را به‌عنوان کشوری مستقل و اثرگذار حفظ و تقویت کند





نویسنده: ستایش توکلی

کارشناسی علوم سیاسی | شهیدپهشتی (۹۵)

روزی که دانشگاه خود را شناخت

صبح شانزدهم آذر ۱۳۳۲، هوای تهران بوی زمستانیِ نوظهوری می‌داد. خیابان انقلاب، که در آن زمان هنوز «شاهرضا» نامیده می‌شد، آرام بود و دانشگاه تهران با دروازه‌های ساده و سکوت سنگینش، چون جزیره‌ای در میان طوفان سیاست به نظر می‌رسید. تنها سه ماه از کودتای ۲۸ مرداد گذشته بود؛ رویدادی که چهره کشور را دگرگون کرده و فضای سیاسی را در سیطره‌ای از رعب فرو برده بود. در چنین فضای سنگینی، خبر رسید که ریچارد نیکسون، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده، به ایران خواهد آمد. این سفر برای حکومت، نماد تثبیت قدرت بود؛ اما برای بسیاری از دانشجویان، یادآور حضوری بود که در پس‌زمینه کودتا نقش داشت. دانشکده فنی، که در آن سال‌ها کانون جنبش‌های دانشجویی به شمار می‌رفت، بیش از همه نگران این رویداد بود. دانشجویان نمی‌خواستند دانشگاه به صحنه‌ای برای استقبال و جشن تبدیل شود؛ می‌خواستند نشان دهند هنوز کسانی در این سرزمین هستند که فریاد استقلال سر می‌دهند.

ساعت‌های آغازین آن صبح، کلاس‌ها به ظاهر آرام برگزار می‌شد؛ اما در زیر این آرامش، تپشی مشترک جریان داشت. دانشجویان روی پله‌ها جمع می‌شدند و در پیچ‌های خود از کودتا و سفر نیکسون سخن می‌گفتند. هیچ‌کس نمی‌دانست آن روز قرار است به نمادی جاودان در تاریخ ایران بدل شود.

استبداد داخلی بود، گاه نقد وابستگی به بیگانگان، زمانی فریاد عدالت‌خواهی و زمانی دیگر، مطالبه آزادی بیان. اما ریشه در همه‌ی این تجلی‌ها مشترک بود: دانشگاه جایی است که پرسش در آن را نمی‌توان ممنوع کرد

شانزدهم آذر پس از دهه‌ها، هنوز زنده است. زیرا پرسش‌های آن روز، در قالب‌هایی تازه، کماکان پیش روی دانشگاه قرار دارد: چالش‌های استقلال علمی و سیاسی، فشار بر نهادهای دانشجویی، محدودیت آزادی بیان و نیاز جامعه به صدای آگاهانه نخبگان جوان

شانزدهم آذر امروز بیش از هر زمان دیگر یادآور این است که دانشگاه تنها زمانی دانشگاه است که نقش اجتماعی خود را حفظ کند. اگر دانشجو سکوت کند، جامعه به خموشی می‌گراید و اگر دانشگاه، حتی در دشوارترین شرایط، بایستد، امید به اصلاح را زنده نگاه می‌دارد

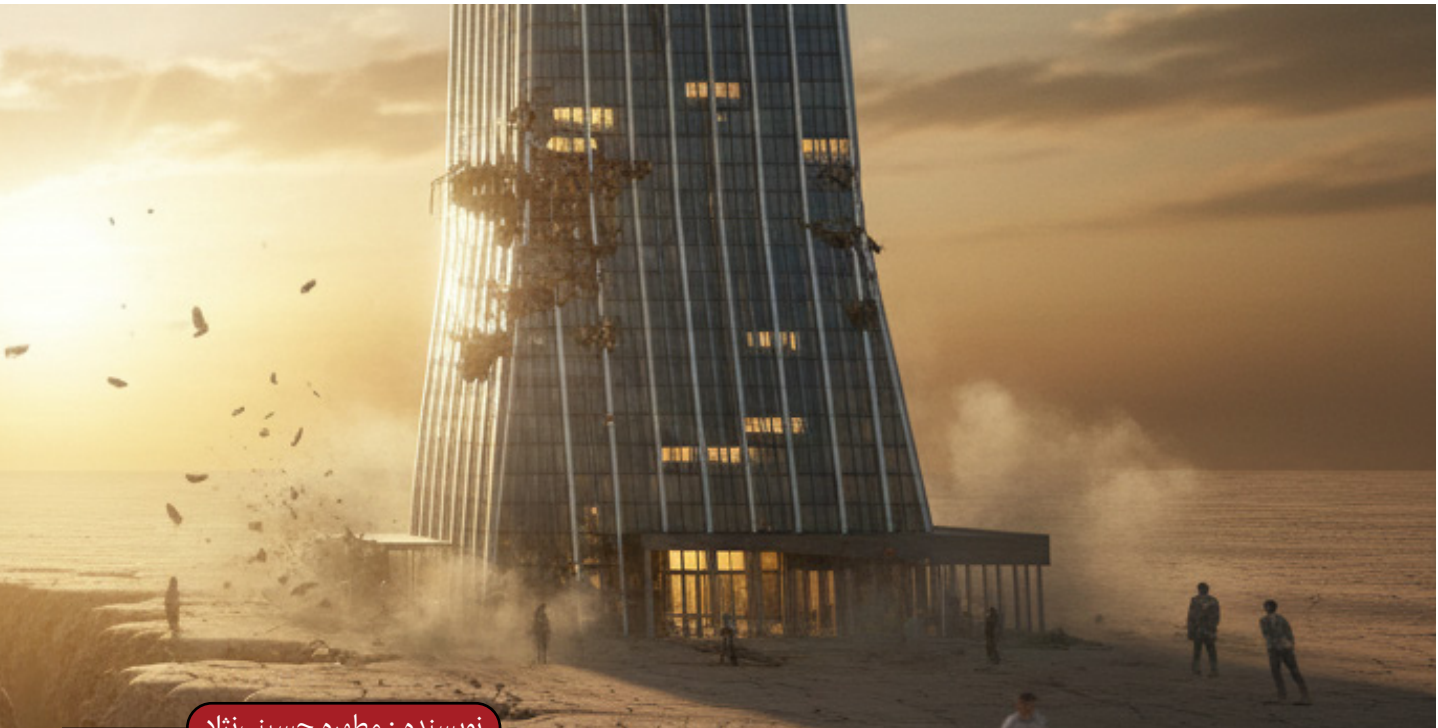
امروز، وقتی نام بزرگ‌نیا، شریعت‌رضوی و قندچی بر زبان می‌آید، تنها از گذشته سخن نمی‌گوییم؛ از آینده نیز سخن می‌گوییم؛ آینده‌ای که بدون آگاهی، پرسش‌گری و مقاومت مدنی ساخته نخواهد شد

شانزدهم آذر، روز دانشجو است؛ اما نه روزی برای جشن، بلکه برای به یادآوردن رسالتی که دانشگاه را زنده نگاه می‌دارد: رسالت بیان حقیقت، پرسیدن آنچه باید پرسید و ایستادگی برای ارزش‌هایی که جامعه بدون آن‌ها به ورطه تاریکی خواهد غلتید

ناگهان صدای چکمه‌های نیروهای نظامی در راهروها طنین انداخت. فضای دانشگاه، که همیشه آکنده از بوی کتاب و گچ بود، اینک بوی تهدید می‌داد. سربازان وارد شدند و صدای گام‌هایشان بر موزاییک‌های سالن‌های خالی می‌پیچید. دانشجویان در کلاس‌ها پناه گرفتند، اما دانشگاه جایی نبود که بتوان در آن سکوت را تحمیل کرد. چند لحظه بعد، درگیری آغاز شد؛ رویارویی نه میان دو گروه، بلکه میان قدرتی که می‌خواست خاموش کند و جوانانی که می‌خواستند بپرسند صدای شلیک در راهروها پیچید. دانشجویان سراسیمه می‌دویدند؛ فریاد، همهمه و صدای شیشه‌های شکسته درهم آمیخته بود. در میان این آشوب، سه دانشجو بر زمین افتادند: مصطفی بزرگ‌نیا، آذر شریعت‌رضوی و مهدی قندچی. خون گرمشان بر سنگ‌فرش سرد دانشکده فنی جاری شد و در همان لحظه، تصمیم قدرت برای خاموش کردن دانشگاه، نتیجه‌ای وارونه آفرید: دانشگاه متولد شد، نه به‌عنوان مجموعه‌ای از ساختمان‌ها، بلکه به‌عنوان وجدان بیدار جامعه از آن روز، شانزدهم آذر تنها یادآور کشته شدن سه دانشجو نماند؛ به نماد استقلال، مقاومت و مسئولیت اجتماعی دانشگاه تبدیل شد. دانشجویان دریافتند که رسالت آنان تنها آموختن علوم نیست؛ پاسداری از آزادی، نقد قدرت و مشارکت در ساختن آینده جامعه نیز بخشی از این رسالت است

اصالت شانزدهم آذر در همین معنا نهفته است. این روز، صرفاً اعتراض به یک سفر سیاسی نبود؛ بیانی‌ای بود علیه سکوت اجباری. دانشجوی ایرانی با خون آن سه جوان اعلام کرد که دانشگاه باید همواره چشمی بینا باشد، حتی اگر بهای این بینایی گران باشد

در سال‌های پس از آن، شانزدهم آذر به نمادی فراتر از یک واقعه تاریخی بدل شد. هر نسل دانشجویی، با توجه به شرایط زمانه خویش، معنای تازه‌ای بر آن افزود. گاه نماد اعتراض به



نویسنده: مطهره حسینی نژاد

فناوری اطلاعات سلامت | علوم پزشکی هرمزگان

روایت یک تقابل ناتمام

در سپهر روابط بین الملل، تقابل ایران و آمریکا به مثابه یکی از پرکشمکش ترین منازعات دوران معاصر جلوه می نماید. آنچه در نگاهی سطحی، خصومتی گذرا و ناشی از اختلافات سیاسی متعارف می نماید، در تحلیلی عمیق تر، ریشه در تضادهای بنیادین و ساختاری دارد. چنانکه رهبر حکیم انقلاب اسلامی تصریح فرموده اند: «اختلاف جمهوری اسلامی و آمریکا، ذاتی است و نه تاکتیکی». این کلام نورانی، کلید فهم سیر تحولات یک قرن اخیر است؛ تقابلی که برآمده از مبانی فکری، آرمان ها و چشم اندازهای تمدنی است. از زمانی که آمریکا در پوشش «قدرت سوم» و به ظاهر فراجناحی، در صحنه سیاسی ایران ظهور کرد، تا هنگامی که ماهیت استکباری خویش را در صحنه آرایی کودتای ۲۸ مرداد و سپس به خاک و خون کشیدن طلایه داران آگاهی بخش در حادثه ۱۶ آذر عیان ساخت، این مسیر تاریخی، دشمنی عمیق و ساختاری ایالات متحده را با اراده استقلال طلبانه و تمدن ساز ملت ایران به تصویر می کشد. خصومتی که تجلی دیگر آن را می توان در تهاجم نظامی مستقیم و بی پرده سال ۱۴۰۳ رصد نمود

در واکاوی سیر این تقابل ذاتی، طنز تلخ تاریخ در این نهفته است که نقطه آغازین روابط ایران و آمریکا، نه با نشانه های دشمنی، که با ترسیم تصویری آرمانی همراه



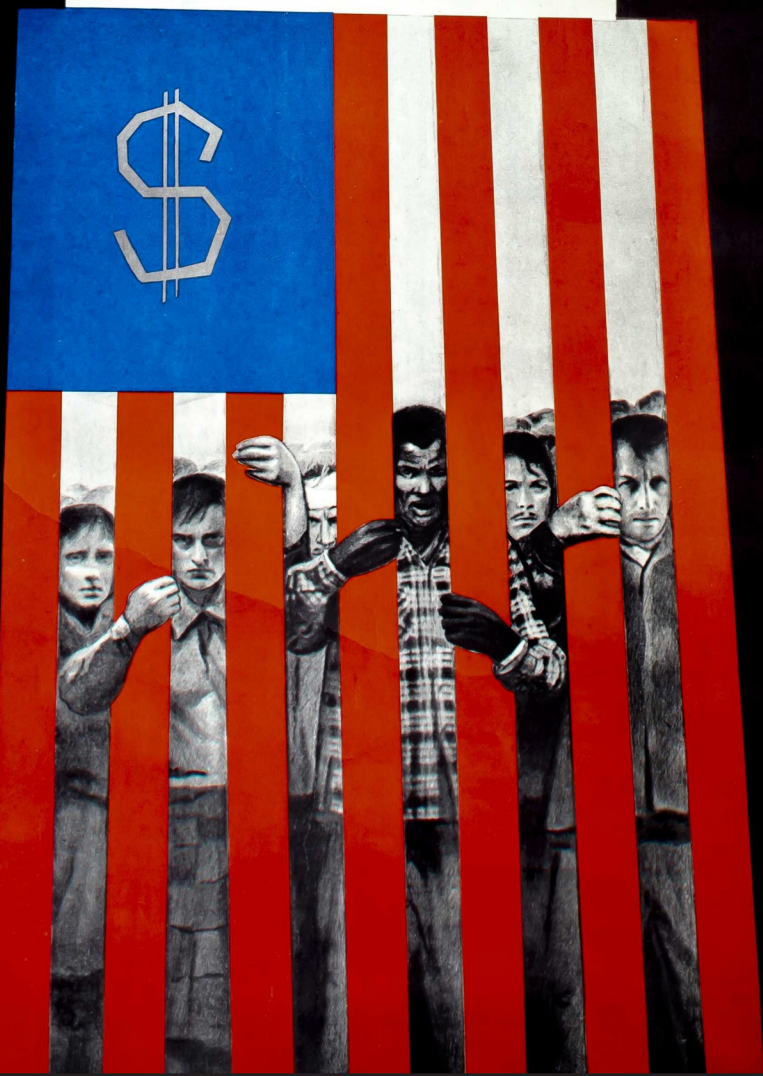
شد بر فصل ویرانگر مداخلات استعماری نوین آمریکا در ایران که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اوج خود رسید و پرده از حقیقت روابط آمریکا با ایران برداشت جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران، آزمونی تعیین‌کننده در مناسبات بین‌المللی دوران جنگ سرد بود. این واقعه تاریخی، جایگاه ایالات متحده را از ناظری حاشیه‌ای به بازیگری محوری در سرنوشت ایران تبدیل نمود. در حالی که دیپلمات‌های آمریکایی در مذاکرات رسمی از احترام به حاکمیت ملی ایران و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها سخن می‌گفتند، سازمان سیا با همراهی بریتانیا و با طراحی عملیات آژاکس و بودجه‌ای بالغ بر ۱۰ میلیون دلار، پایه‌های حکومت مردمی ایران را هدف قرار داد. کودتای ۲۸ مرداد نه تنها دولت مصدق را ساقط کرد، بلکه مسیر توسعه سیاسی کشور را برای دهه‌ها منحرف ساخت و به عقب راند. این کودتا در سه لایه،

بود. در فضای آکنده از رقابت‌های استعماری امپراتوری‌های کهن—روسیه تزاری و بریتانیا—که حاکمیت ملی ایران را به مخاطره افکنده بود، ایالات متحده در کسوت قدرتی سوم ظاهر شد؛ هویتی به ظاهر فراجناحی که فاقد پیشینه استعماری مستقیم در منطقه می‌نمود. حضور قهرمانانه‌ای چون هاوارد باسکرویل که جان خویش را در راه انقلاب مشروطه ایران نثار کرد، و نیز تأسیس نهادهای علمی چون کالج آمریکایی‌ها به همت دکتر ساموئل جردن، در تثبیت این روایت که آمریکا می‌تواند عاملی برای «توسعه» و نه «استثمار» باشد، نقشی تعیین‌کننده ایفا نمود. با این همه، این نگاه اولیه، بر بنیانی سست از درکی سطحی استوار بود؛ درکی که از فهم ماهیت توسعه‌طلبانه سرمایه‌داری جهانی و الزامات ژئوپلیتیک قدرت‌های نو ظهور عاجز بود و در محک آزمایشگاه تاریخ، محکوم به زوال شد. این تصویر آرمانی اما شکننده، مقدمه‌ای

خیانت‌پیشه و غیرقابل اعتماد» تثبیت گردید با تثبیت حکومت وابسته پس از کودتا، آمریکا با ادغام ایران در پیمان سنتو (CEN-TO) به معماری نقش ژاندارم منطقه‌ای برای ایران دست زد. این جایگاه ظاهراً ممتاز، در استراتژی کلان واشنگتن در واقع به معنای تبدیل ایران به «سپر امنیتی» منافع آمریکا در خلیج فارس و ابزار مهار نفوذ شوروی بود. این نقش‌پذیری هرچند با گسترش ظاهری توانمندی‌های نظامی همراه شد، اما در باطن، ایران را به بازیچه‌ای در میدان رقابت ابرقدرت‌ها تبدیل کرد. وابستگی فزاینده به تسلیحات و استراتژی‌های آمریکایی، حاکمیت ملی را در عرصه دفاعی نقض کرد و مهم‌تر آنکه، با قرار دادن ایران در خط مقدم مقابله با بلوک شرق، آن را مستقیماً در معرض تهدیدها و مخاطرات امنیتی قرار داد. این موقعیت، بنیان‌های ثبات منطقه‌ای ایران را به قیمت تأمین امنیت منافع آمریکا به مخاطره انداخت

اثری عمیق بر پیکره جامعه ایران بر جای نهاد: در لایه نخست، با ساقط کردن دولت قانونی دکتر مصدق، اصل حاکمیت ملی را به چالش کشید؛ در لایه دوم، با بازگرداندن محمدرضا پهلوی به قدرت، اراده آزادانه ملت ایران را نادیده گرفت؛ و در لایه سوم، با ایجاد ساختارهای امنیتی-نظامی جدید، پایه‌های هرگونه اعتماد را برای همیشه ویران کرد. پس از این تاریخ بود که واشنگتن به طور مستقیم در تعیین سیاست‌های کلان ایران-از برنامه‌های اقتصادی و نظامی تا انتصاب مقامات عالی‌رتبه-داخلت پیدا کرد. این مداخله چنان گسترده بود که بر اساس گزارش‌های محرمانه سفارت آمریکا در تهران، تا سال ۱۳۳۵ بیش از ۸۰ درصد تصمیمات راهبردی ایران با مشورت مستقیم مستشاران آمریکایی اتخاذ می‌شد. کودتای ۲۸ مرداد در واقع سنگ بنایی شد که بر اساس آن، آمریکا در ذهنیت تاریخی ملت ایران به مثابه «قدرتی مداخله‌گر، سلطه‌جو،







مقاومت: واکنش طبیعی ملت‌ها در برابر سلطه

نویسنده: نرگس اعرابی

کارشناسی علوم سیاسی | علامه طباطبائی

در طول تاریخ معاصر، هر جا قدرتی فراتر از مرزهای خود سعی کرده اراده‌اش را بر دیگران تحمیل کند، نوعی مقاومت از دل ملت‌ها شکل گرفته است. مقاومت نه شعار بوده، نه پدیده‌ای ویژه؛ بلکه واکنشی طبیعی، غریزی و لازم در برابر سلطه سیاسی، اقتصادی یا نظامی است. این یادداشت تلاش می‌کند نمونه‌هایی از این تجربه جهانی را مرور کند و نشان دهد چرا بسیاری از جوامع راه «ایستادگی» را انتخاب کردند

کوبا: تلاش برای استقلال در سایه یک قدرت بزرگ

انقلاب کوبا در دهه ۱۹۵۰ تنها یک جنبش چریکی نبود؛ تلاشی بود برای بازپس‌گیری اختیار از ساختارهایی که مردم آن کشور احساس می‌کردند تحت نفوذ خارجی شکل گرفته است. چه‌گوارا و فیدل کاسترو در ادبیات رسانه‌ای جهان به چهره‌هایی رمانتیک تبدیل شدند، اما در واقعیت، آن‌ها نمایندگان جامعه‌ای بودند که قصد داشت خود، درباره مسیر سیاسی و اقتصادی‌اش تصمیم بگیرد. مقاومت کوبا، جوشیده از تجربه طولانی وابستگی و بی‌اختیاری بود که موجب این انقلاب شد.

ایران: استقلال خواهی برگرفته از آموزه های دینی و تجارب تاریخی

در ایران، چه در دوران نهضت های مشروطه خواهانه و چه در تحولات پس از قرن بیستم، ایده مقاومت و استقلال همیشه نقشی محوری داشته است. انقلاب ایران نیز در امتداد همین روند قرار می گیرد. تجربه تاریخی ملت ایران ترکیبی بوده از مقابله با سلطه مستقیم، فشارهای اقتصادی و دخالت های سیاسی قدرت های خارجی برای همین، مقاومت در ایران تنها یک شعار سیاسی نیست؛ امتداد یک سنت تاریخی است که از دوره های پیشین به امروز رسیده

بنابراین، از کوبا تا ایران، یک الگو در تجربه جهانی پیوسته در حال تکرار است، آن هم هنگامی است که ملت ها احساس کنند اختیارشان به بیرون منتقل شده یا هویتشان در خطر است، «مقاومت» به انتخاب طبیعی آن ها تبدیل می شود. این مفهوم بسته به شرایط جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی در هر کشور شکل متفاوتی پیدا کرده، اما ریشه ای واحد دارد، تلاش برای تعیین سرنوشت، بدون سایه یک قدرت مسلط

این یادداشت قصد ندارد درباره درست و غلط بودن هیچ کدام از این مسیرها حکمی صادر کند. هدف تنها نشان دادن این واقعیت است که مقاومت، بیش از آنکه یک تصمیم سیاسی باشد، پاسخی تاریخی و انسانی به تجربه سلطه است؛ پدیده ای که در ملت های مختلف، با زبان ها و شکل های گوناگون، تکرار شده است و گویای این حقیقت است که هیچ ملتی، تحت هیچ شرایطی، غلبه دولت های بیگانه را نمی پذیرد

ویتنام: ایستادگی ملتی که نمی خواست در نقشه قدرت ها گم شود.

ویتنام نمونه ای کلاسیک از مقاومت در برابر یک قدرت هژمونیک است. مردم آن کشور، بدون در اختیار داشتن امکانات یک ارتش مدرن، در برابر نیروهای ایستادند که چندین برابر قدرتمندتر بودند. این مقاومت نه تنها وجه نظامی داشت، بلکه به یک هویت ملی تبدیل شد؛ هویتی که بر پایه استقلال طلبی و نفی سلطه شکل گرفت. جنگ ویتنام نشان داد مقاومت می تواند به نیرویی هویت ساز تبدیل شود و نسل ها را حول یک مطالبه مشترک جمع کند

کشورهای عربی: موج های پی در پی ایستادگی

در بخش های مختلف جهان عرب، از شمال آفریقا تا مشرق، دهه ها تجربه دخالت خارجی، طراحی ساختارهای سیاسی از بیرون و فشارهای اقتصادی باعث شد «مقاومت» به جزئی از فهم عمومی جامعه تبدیل شود. برخی از این جنبش ها شکل نظامی پیدا کردند، برخی فرهنگی و برخی سیاسی؛ اما نقطه مشترک تمام این قالب ها روشن بود، تلاش برای دفاع از هویت و تعیین سرنوشت بدون سایه یک قدرت بیرونی

آفریقا و آمریکای لاتین: جغرافیاهایی که استعمار قدیمی را پس زدند

در بسیاری از کشورهای آفریقایی، پایان استعمار اروپایی تنها آغاز یک مرحله جدید بود؛ مرحله ای که در آن ملت ها می کوشیدند ساختارهایی را که دهه ها بر پایه نیازهای قدرت های خارجی شکل گرفته بود بازسازی کنند. در آمریکای لاتین نیز موج های مقاومت در برابر نفوذ خارجی از نیمه قرن بیستم به بعد بخش مهمی از تاریخ سیاسی منطقه را ساخت و حتی بر ادبیات و هنر آن ها اثر گذاشت



خط مبارزه؛

از ۱۶ آذر تا کلمبیا

روایت مقاومت دانشجویان در برابر نظام هژمونیک غرب و احیای اخلاق و وجدان جهانی

نویسنده : ناشناس

دانشگاه علامه طباطبائی



این روزها که تصاویر دانشگاه کلمبیا، هاروارد، UCLA و دهها مرکز دانشگاهی در آمریکا و اروپا به سرعت در جهان می‌چرخد، بیش از هر زمان دیگر این حقیقت که دانشجوی، اگر به هویت خویش آگاه باشد، سنگردار اخلاق و وجدان خواهد شد، آشکار می‌شود

و هرگاه حق را ببیند، حتی امپراطوری رسانه‌ای و امنیتی غرب نیز نمی‌تواند، جلو دار او شود

جنبش اعتراضی دانشجویان غربی در دفاع از مردم فلسطین، ریشه در همان اندیشه‌ای دارد که ۱۶ آذر ما را پدید آورد؛ اندیشه‌ای که در برابر سلطه می‌ایستد، مشروعیت قدرت پوشالی را به چالش می‌کشد و دانشگاه را از یک مرکز آموزشی به میدان کنش‌گری تاریخی بدل می‌سازد

۱. ۱۶ آذر؛ ظهور دانشگاه به عنوان وجدان بیدار جامعه

در تاریخ ایران، ۱۶ آذر، با آن جایگاه خاصی که دارد، تنها مقدمه‌ای است بر این ایده که دانشگاه موظف است، ساختارهای مسلط را نقد کند و برای اصلاح آن

کوشا باشد

دانشجویان ۱۳۳۲ که در اعتراض به بازگشت سلطه آمریکایی و انگلیسی فریاد زدند، در واقع یک قاعده‌ای را تثبیت کردند که می‌گفت: دانشگاه، میدان قدرت و زور آزمایی نیست، بلکه میدان تولید اندیشه و تقویت مشروعیت است

و هر حکومتی که از مشروعیت اخلاقی تهی شود، نخستین ضربه را از دانشگاه می‌خورد

این منطق در دهه‌ها بعد، به گفتمان غالب جنبش دانشجویی جهانی تبدیل شد؛ دانشجو حامل ارزش‌هایی است که قدرت نامشروع را به چالش می‌کشند

۲. آمریکا؛ فروپاشی روایت مسلط در قلب امپراتوری

آنچه امروز در کلمبیا رخ داده، تنها تظاهرات نیست؛ گویای شکاف معرفتی در ساختارهای آمریکا است

بر اساس گزارش‌های نیویورک تایمز، واشینگتن پست و الجزیره، بیش از ۱۵۰ دانشگاه در آمریکا شاهد اعتراضات سازمان‌یافته علیه نسل‌کشی در غزه بوده‌اند

دانشجویان از دو لایه مهم عبور کرده‌اند:

الف. عبور از روایت رسمی:

دهه‌ها بود که سیاست آمریکا با تولید سیستماتیک اطلاعات، فلسطین را حذف، مقاومت را تحریف و اسرائیل را بر حق جلوه می‌داد اما ۷ اکتبر بر طبل رسوایی، آنچه سال‌ها در تلاش بودند، به جهان تحمیل کنند، کوبید و نسلی را آگاه کرد که دیگر، قربانی رسانه‌ای غرب بودن را بر نمی‌تافتند

ب. عبور از ترس امنیتی:

دانشگاه‌های آمریکا امروز با بودجه‌های سنگین، قوانین ضداعتراض، و تهدیدهای اداری کنترل می‌شوند با این حال دانشجویان وقتی حقیقت برایشان آشکار شد، دیگر هیچ چیزی جلودار آنان نبود همان‌طور که یک فعال دانشجویی کلمبیا گفت:

«اگر دانشگاه توان تحمل درخواست‌های مسالمت‌آمیز برای عدالت را ندارد، مشکل از دانشجویان نیست، از خود نهاد دانشگاه است.»

۳. خیزش معرفتی علیه نظام اندیشه غرب

جنبش‌های اخیر، بیش از آنکه سیاسی باشند، معرفتی‌اند.

در دهه گذشته، دو ابزار اصلی غرب در دانشگاه‌ها ترک برداشته‌است:





۱. فروپاشی ادعای پوشالی لیبرال
لیبرالیسم ادعا می‌کرد حامی حقوق بشر است، اما دانشجویان امروز می‌بینند که همین نظام، جلاد را مسلح و قربانی را سانسور می‌کند

۲. فروپاشی اقتدار رسانه‌ای
دانشجویان خود رسانه‌اند؛
صدای آنان از طریق شبکه‌های اجتماعی، دوربین‌های دستی، کمپ‌های اعتراضی و بیانیه‌های علمی، مستقیم به جهان می‌رسد
این جنبش‌ها، رویارویی دانشجو و نظام اندیشه غرب نیست؛ رویارویی جبهه حق و باطل است

۴. مقاومت در برابر «ماشین سرکوب نرم»

دانشگاه‌های غربی امروز بیش از هر دوره دیگر در معرض سانسورند.
گزارش اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا (ACLU) نشان می‌دهد که فشار بر دانشجویان حامی فلسطین شامل

- توقیف تشکل‌ها
- تعلیق و اخراج دانشجویان
- دخالت پلیس در پردیس‌ها
- فشار بر اعضای هیئت علمی
- قطع بودجه تشکل‌ها
- فشار لابی‌های سیاسی و سرمایه‌داری

اما این فشارها نتیجه عکس داده است.
دانشجویان، برخلاف تصور، عقب ننشسته‌اند؛ بلکه فهمیده‌اند که حدی برای مقاومت در برابر قدرت‌های مستکبر وجود ندارد

۵. چرا حمایت از فلسطین به محور مشروعیت دانشجویی در غرب تبدیل شد؟

پنج عامل اصلی در شکل‌گیری این موج موثر بوده است:

۱. «نمایان شدن جنایت زنده»
برای نخستین بار در تاریخ، قتل‌عام یک ملت از طریق هزاران تصویر زنده در جهان ثبت می‌شود
نسل جدید تحمل این حجم از تلاش برای عادی‌سازی خشونت را ندارد.

۲. بحران هویتی جوامع غربی
جوان غربی درمی‌یابد که جهان بر مبنای دوگانه‌های ساختگی اداره می‌شود: غرب متمدن و شرق خشونت‌طلب؛ درحالی‌که صحنه غزه این تصور را در هم شکسته است

۳. بازگشت سیاست اخلاقی

دانشجو به ارزش‌هایی مثل عدالت، آزادی واقعی، و کرامت انسانی بازگشته؛ ارزش‌هایی که لیبرالیسم آن‌ها را به شعارهای خنثی تبدیل کرده بود

۴. سرخوردگی عمیق از نخبگان سنتی
جوان امروز می‌بیند که دولت‌ها، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها در برابر نسل‌کشی سکوت کرده‌اند
پس مسئولیت اخلاقی را بر عهده خودش می‌گذارد.
۵. پیوستگی جهانی جنبش‌ها

از شیلی تا آفریقای جنوبی و از لندن تا توکیو، دانشگاه‌ها به نقطه اتصال اعتراضات جهانی تبدیل شده‌اند
فلسطین اکنون نماد عدالت جهانی است.

۶. ۱۶ آذر و کلمبیا؛ دو رویداد از یک حقیقت

آنچه میان ۱۶ آذر ایران و اعتراضات کلمبیا مشترک است، «مقاومت علیه سلطه غرب» است
اما هر دو بر یک اصل استوارند:
دانشجو می‌داند که دانشگاه وقتی دانشگاه است که در جانب حقیقت بایستد، نه در کنار قدرت
اگر جنبش دانشجویی ایران در دهه‌های گذشته توانست ساختار سیاسی را به بازتعریف رفتار وادار کند، امروز دانشجویان آمریکا نیز ساختار رسانه‌ای و سیاسی خود را در وضعیت دفاعی قرار داده‌اند

۷. آینده؛ جهانی‌شدن اخلاق دانشجویی

جنبش دانشجویی غرب تازه آغاز شده است.
این جنبش نه موقت است، نه وابسته به یک رخداد؛ بلکه حرکتی است که از دل بحران معرفتی غرب برآمده و تا بازسازی اخلاق عمومی ادامه خواهد یافت
و فلسطین، به‌عنوان بزرگ‌ترین آزمون اخلاقی قرن، این جنبش را هدایت می‌کند
دانشجویان درک کرده‌اند که تاریخ، تکرار می‌شود:
اگر دانشگاه سکوت کند، جامعه سقوط می‌کند.
و اگر دانشگاه بایستد، جهان تغییر می‌کند.
همان‌گونه که در ۱۶ آذر، سه قطره خون راهی را آغاز کرد،
امروز نیز خیمه‌های کلمبیا و هاروارد، آغاز فصل جدیدی از مبارزه دانشجویی در جهان‌اند



تشکیلات دانشجویی:

از ضرورت آگاهی تا کنشگری کلان

نویسنده: سجاد سالاری
کارشناسی فلسفه | شهید بهشتی^(۹۵)

خاک دانشگاه باید خاک اندیشه باشد

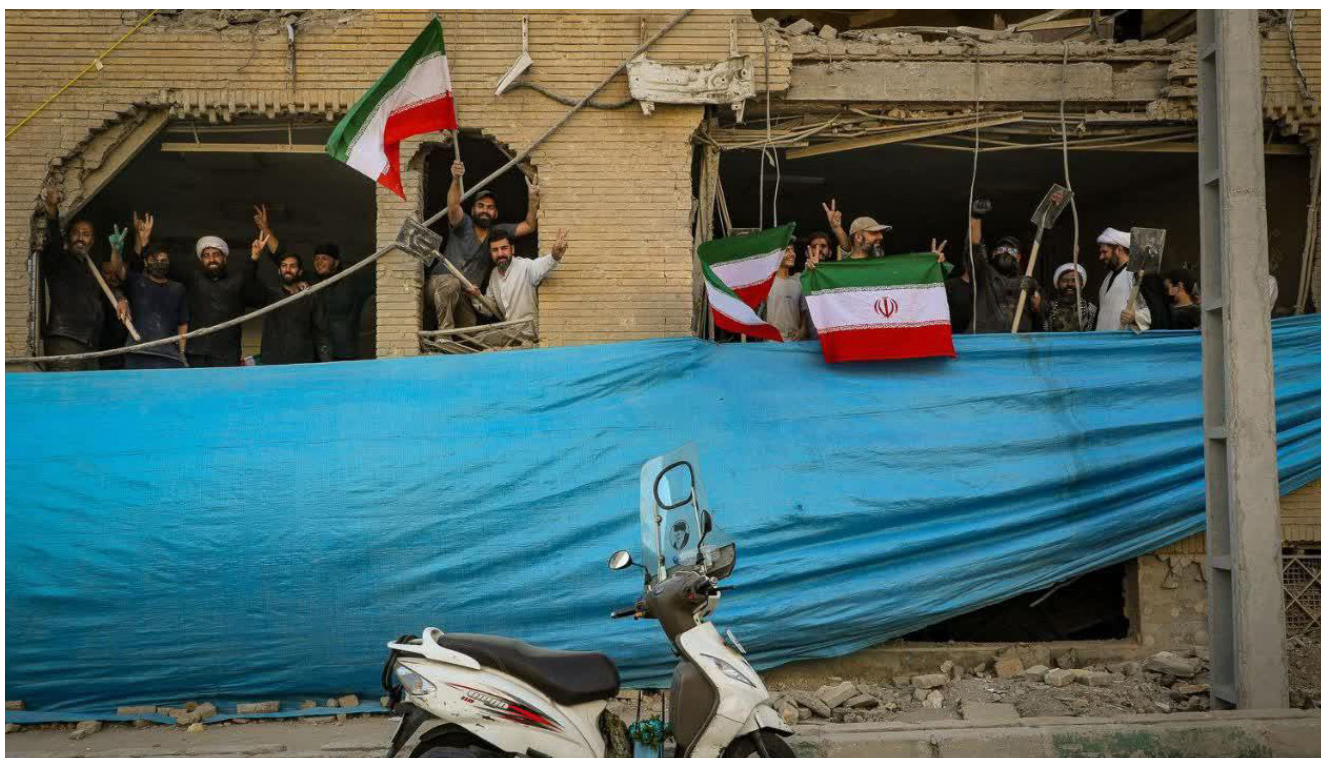
پیش آمده‌ایم، پیوسته با موقعیت‌های حساس روبه‌رو بوده‌ایم و ناخودآگاه ایرانی همواره نسبت به خطرات زمانه هوشیار مانده، همین باشد که سوژه‌ی ایرانی خود را در برابر ابهام و هراس تنها دیده و کمتر احساس کرده است که در میان جمعی از هم‌دلانی است که بتوانند بار اکنون و آینده را با او شریک شوند. این درس و زخمی که تاریخ ایران بر جای گذاشته، هنوز گریبان‌گیر ماست؛ چنان‌که در هر لحظه و هر رخداد، خود را در موقعیتی حساس‌تر می‌یابیم. تاریخ در سراسر این روند آگاهی همواره هشدارهایش را بازگو کرده است. اکنون زمان آن رسیده که گوش دل را به سخنش بسپاریم، از گذشته عبرت بگیریم و آینده‌ای روشن‌تر برای فرزندان این سرزمین بسازیم.

شکل‌گیری سوژه‌ی جمعی و دغدغه‌مند، صرفاً به معنای کنار هم بودن صوری افراد یا ایجاد وحدتی ظاهری میان صداها و متفاوت و حتی متعارض نیست؛ چنین تلاشی، اگر بدون بنیان درست انجام شود، می‌تواند به خاموشی صداها و فروپاشی جامعه منجر شود. تاریخ ایران بارها ما را نسبت به چنین خطرهایی هشدار داده است

با نگاهی ژرف بر زخم‌هایی که تاریخ بر پیکره این خطه‌ی خاکی و بر ناخودآگاه جمعی ما ایرانیان برجای گذاشته، این حقیقت تلخ اما بسیار قابل تأمل را خواهیم یافت: بی‌دفاع ماندن این مرز و بوم در برابر زخم‌هایی که در صفحات تاریخ این کشور با خون مردمانش نگاشته شده، ریشه در شکل نگرفتن درست «سوژه‌ی جمعی» دارد. مسئله‌ای که تلخی آن برای هر کس که مهری در دل نسبت به این مرز و بوم و مردمانش دارد، جان را می‌خراشد؛ اما پادزهری که این درد را لحظه‌ای فرومی‌نشاند این است که در دل همین زخم ریشه‌دار و چرکین، امید به پیروزی متولد می‌شود

تاریخ به ما یادآور می‌شود که هرگاه توانسته‌ایم نسبتی درست میان افراد برقرار کنیم، طعم پیروزی و سربلندی نیز در پی آن آمده است. پژواک پرتنین تاریخ این سرزمین امروز هم ما را به همین حقیقت هشدار می‌دهد و دل متفکران و سوژه‌های بیدار این مرز و بوم را با آوای خویش هم‌نوا می‌کند

شاید دلیل آنکه هرچه در تاریخ این سرزمین



از نگرش به سوژه‌ی انسانی را نشان می‌دهد؛ جایی که سوژه‌ی بشری، منیت و هویت بنیادی خود را از انعکاس تصویر خویش در چشمان دیگری می‌یابد. این نقطه‌ی تولد سوژه، ناشی از یک فقدان ضروری است که پیش‌زمینه‌ی شکل‌گیری سوژه‌ی جمعی به شمار می‌آید

در این نگاه، سوژه تصویری منسجم و تکی ندارد و امکان جدایی خود از پدیده‌های اطراف و مسئله‌ای بنیادین همچون میل را نیز مدیون دیگری است. این نقطه، محلی است که دیگری ارزش و اهمیت هویتی و بنیادین می‌یابد؛ زیرا این بنیادی‌ترین نسبت و شروع نسبت‌مندی سوژه است. اهمیت این نسبت‌مندی زمانی روشن می‌شود که متوجه شویم شاید اصلی‌ترین علت عدم شکل‌گیری سوژه‌ی جمعی اصیل در تاریخ و وضعیت کنونی، عدم شکل‌گیری نسبت درست میان «من» و «دیگری» است

در این موقعیت حساس، ما نیازمند بازخوانی و بازتعریف سوژه‌ی جمعی هستیم؛ بازخوانی‌ای که از دل آینده‌نگری و عمیق‌ترین علوم انسانی ریشه بگیرد و مولد و حیات‌بخش سوژه‌ی ایرانی باشد. باید از سوژه به‌مثابه پیشین‌ترین و خردترین مسئله شروع کنیم تا فرایند آگاهی این سوژه‌ی تکین و خرد، به دگرگون‌کننده‌ترین عنصر جهان و متحول‌کننده‌ی تاریخ تبدیل شود

سوژه، این پیچیده‌ترین حقیقت شناختی جهان هستی، منزلگاه پیشینی اول ما و مهم‌ترین پدیدآورنده‌ی دگرگونی در جهان زیستی است. اکنون که می‌خواهیم در این فرصت کوتاه بیشتر به شناخت او بپردازیم، باید ادراکی از «چگونه سوژه‌گی سوژه» داشته باشیم تا بتوانیم هم از سوژه‌ی تکین و هم از سوژه‌ی جمعی سخن بگوییم. سوژه‌گی سوژه امری خودبنیاد نیست؛ بلکه امری دگربنیاد است. این مسئله‌ای عمیق و ریشه‌دار در فلسفه و روانکاوی است و ساحتی ژرف

اساساً، امکان تولد سوژه‌ی جمعی تنها زمانی فراهم می‌شود که این نسبت اصلاح شود و بتوان از «ما» سخن گفت

اگر به صفحات تاریخ این کشور و حتی جهان بنگریم، می‌بینیم که بسیاری از نزاع‌ها، جنگ‌ها و کشتارها ناشی از عدم تنظیم درست نسبت میان «من» و «دیگری» بوده است. تمامی فجایع خون‌بار تاریخ در این نگاه، محصول رابطه‌ی تملک‌گر و سلطه‌گر میان «من» و «دیگری» است. همان‌طور که پس از آخرین جنگ جهانی گفته شد: «شعر سرودن پس از آشویتس بربریت است.» این جمله نشان‌دهنده‌ی شکست عظیم ایده‌هایی بود که از انقلاب فرانسه نشأت گرفته و در تلاش برای حاکم کردن عقلانیت بر جهان مدرن بودند؛ ایده‌هایی که حکومت عقلانیت چیزی جز تملک، سلطه‌گری و کشتار در پی نداشتند. در زمانه‌ی مدرن، هر فعل عقلانی یا احساسی می‌تواند نمادی از بربریت، سلطه‌گری و قدرت‌طلبی باشد. ایراد نه در عقلانیت، بلکه در تنظیم ناصحیح نسبت‌هاست؛ نسبتی که بر پایه‌ی سلطه‌گری و رابطه‌ی ارباب و بنده شکل گیرد، امکان «ما» شدن را از دست می‌دهد

تمامی این فجایع و عقب‌ماندگی‌ها نتیجه‌ی همین عدم‌پذیرش‌ها و ناشی از انسان‌های خشکی است که نمی‌توانستند بودگی دیگری را به‌مثابه‌ی آنچه هست بپذیرند و دائماً در وضعیتی جنون‌آمیز در تلاش برای تملک و سلطه‌گری بر این عنصر هویت‌ساز و ارزشمند بودند تا او را مطیع و تحت تسلط خود درآورند
ایجاد این نسبت تنها زمانی رخ می‌دهد که

بتوانیم دیگری را به مثابه‌ی آنچه هست بپذیریم، نه آنچه ما می‌خواهیم باشد. برای تحقق این ضرورت، باید یاد بگیریم بشنویم؛ شنیدن اصیل که در رابطه‌ی متقابل میان «من» و «دیگری» به نزدیکی و فهم هرچه بیشتر دیگری منجر شود، نه شنیدنی که در آن دغدغه‌ی تسلط و چیرگی بر دیگری مطرح باشد. هنگامی که بتوانیم این نسبت انسانی و اخلاقی را برقرار کنیم، تولد «ما» و سوژه‌ی جمعی رخ می‌دهد و این زمان، زمانه‌ای مقدس برای تغییر و دگرگونی جهانی است که عقل تملک‌گر بر آن حاکم است

سوژه‌ی جمعی زمانی متولد می‌شود که جمعی از سوژه‌های نسبت‌مند اصیل، در برهم‌کنشی متقابل، به اتحادی وحدت‌گونه و اخلاقی برسند؛ اتحادی نه از جنس وحدتی که منجر به خاموشی و مرگ اصوات متعارض می‌شود، بلکه وحدتی از جنس حیات که صداهای متعارض را زنده کرده و در جامعه‌ای زنده، حرکت و کنش می‌کند

پس از این شرح مسئله‌ی مقدماتی برای فهم ضرورت شکل‌گیری سوژه‌ی جمعی در پیشبرد آرمان‌ها و اهداف متعالی در وضعیت حساس کنونی، نیازمند درک این تبیین و انطباق آن با وضعیت دانشجویی هستیم؛ به‌ویژه برای امکان تحقق این امر والا در دانشگاه و در قالب سوژه‌ی دانشجوی. چنین فهمی زمینه‌ی شکل‌گیری حرکت عظیم کنشگری دانشجویی و تحقق سوژه‌ی جمعی دانشجویی دغدغه‌مند در رسیدن به هدف والایی را فراهم می‌کند، هدفی که شهید بهشتی آن را چنین مطرح می‌کند: دانشجویان باید مؤذن جامعه باشد و ساختار دانشگاهی را هشدار دهد که نباید در بند درس و نمره باشد؛ ساختاری که منجر به قتل استعدادها و مرگ ایده‌ها می‌شود

و وای بر ما اگر رقم‌زننده این ساختار منحنی و باطل باشیم

تشکیلات دانشجویی با این خوانش و تقریر یک امر صرفاً ضروری نیست؛ بلکه یک امر مقدس است. افرادی که در ذیل یک تشکیلات قدرتمند، منسجم و آگاه به چنین ضرورت‌های تاریخی قرار می‌گیرند، تلاش می‌کنند تا جامعه را زنده کنند، از ارزش‌ها و اهداف اخلاقی و عقلانی صیانت کنند و با کنشگری مؤثر، به تحقق و نزدیکی به آن اهداف دست یابند

چنین حرکتی که از سوی غالب این تشکیلات نیرومند صادر می‌شود، نباید به هیچ‌عنوان ستایشگر وضع موجود باشد؛ بلکه باید جهت‌مند و دغدغه‌مند به نقد افکار و ساختارهایی بپردازد که در جهتی خلاف عقلانیت، اخلاق و منافع کشور عمل می‌کنند و همزمان یاری‌دهنده دستگاه اجرایی و حاکم بر کشور باشد. این نقد در ابتدا متوجه سیاست‌های گمراه‌کننده‌ای است که ناشی از افکار منحرف و خاموش و برخلاف منافع کشور هستند و در نهایت، این حرکت باید جهت‌دهنده و هدایت‌گر راه پیشرفت مرز و بوم در مسیر خیر و صلاح جامعه و مردم باشد

در این وضعیت تاریخی، جامعه، دولت و قشر دانشگاهی باید آگاه باشند که در جهان مدرن، راه پیشرفت و توسعه از آگاهی آغاز می‌شود و هدایت می‌گردد؛ آگاهی مأمن و جایگاهی جز در مراکز عالی و دانشگاه‌ها ندارد. دانشگاه و قشر دانشگاهی اگر می‌خواهند رقم‌زننده این وضع و هدایتگر قدرت در مسیر آگاهی و علم باشند، باید تلاش کنند که دانشگاه تنها مکانی برای آموزش و مأمنی برای آگاهی و شور فعالیت باشد، نه محلی برای بروز و نمایش ابتذال جهان مدرن

سوژه‌ی دانشجو باید متوجه شود که در زمانه فعلی، باید نسبت‌مند باشد تا بتواند جهت‌دهنده و مؤذن جامعه در ایجاد تغییر و پیشبرد اهداف متعالی خود باشد. اما اگر این نسبت‌مندی و شور در یک نظم و ساختار هدف‌دار و منسجم نباشد، هر لحظه خطر فروپاشی و ازهم‌گسیختگی افراد و تكثر «ما» تهدیدکننده آنان است. در اینجا، به فراخور ضرورت شکل‌گیری سوژه‌ی جمعی، نیاز به ایجاد یک تشکیلات منسجم و هدفمند برای صیانت از این افراد نسبت‌مند و دغدغه‌مند احساس می‌شود



خاک دانشگاه باید خاک اندیشه باشد و دانشجو به مثابه یک دانه تلاش، دغدغه‌ای جز رشد و تعالی نداشته باشد، زیرا ثمره این رشد و تعالی چیزی جز پیشرفت و تعالی کشور در امر حکمرانی و تنظیم و تقویم روابط متقابل مردم و حاکمیت نیست. در این وضعیت حساس و خطرناک، دانشجو باید بداند که آخرین سنگر عقلانیت، اخلاق و پیشرفت کشور در دستان پرتوان اوست که حفظ می‌شود. او باید بداند که نباید سکوت کند، بلکه باید فریاد بکشد؛ چه بسا که فریاد کشیدن همیشه نشانه خشم نیست، بلکه نشانه دغدغه‌مندی و نسبت‌مندی است و تلاشی برای بیدار کردن اذهان خفته و سربزه‌زیر برف فروکرده تا همه از حساسیت وضع موجود و وظیفه جامعه و قشر دانشجو آگاه شوند، و از انفعال منزجر گردند و شور و حیات زندگی در رگان مرده و منفعل جامعه تزریق شود. بدین ترتیب، همگان بدانند که در ورطه مهلک، هنوز هم دغدغه‌مندان و شورانگیزانی هستند که هشداردهنده خطاها و چراغ پرفروزی برای همه‌اند و در این سیاهی شب، در جایی که بسیاری کج دار و مریض و کورمال کورمال در پی راه گمراه‌اند و به ناکجا می‌روند. با چراغ فروزنده علم و دانش هدایتگر ملت باشند و طریق عقلانیت را تا بلندای قله‌های پیشرفت و حقیقت رهنمون کنند

جنبش‌ها و تشکلهای دانشجویی باید از نقش و اهمیت کنشگری خود در زمانه فعلی و باری که بر شانه‌های خود حمل می‌کنند آگاه باشند و بدانند که با تلاش برای شکل‌دهی و ایجاد این نسبت‌مندی و دغدغه‌مندی در قشر دانشجو، در حال گام برداشتن در امتداد مسیر پریپچ‌وخم

آگاهی و حقیقت و برداشتن بندها و حصارهایی هستند که بر گردن و پای انسانیت و تحقق آن در جهان مدرن سایه افکنده است

در این مسیر، برای سوژه‌ی جمعی و تشکلهای دانشجویی مهم است که تلاش در جهت نسبت‌مندی افراد با محیط و پیرامون خود، آنان را در نسبت متقابل با مرتبه‌ای کلان‌تر در سطح کشور و دستگاه حاکم قرار می‌دهد. این مرتبه باعث می‌شود نسبت‌مندی و کنشگری تشکیلات و افراد آن در سطحی عظیم‌تر، با مخاطبین و تأثیرگذاری بیشتر بر سوژه‌های انسانی مطرح شود. در این ساحت باید توجه داشت که کنشگری یک تشکیلات قدرتمند و بزرگ از حیث افراد، به معنای کنشگری در سطح ملی و در جهت تقویم یا تضعیف ایده‌ها و دغدغه‌مندی‌های حاکم بر کشور است. تشکیلات قدرتمند، در راستای ایجاد نسبت‌های خرد و کلان در کشور، در حال گام برداشتن در امتداد شکل‌گیری استقلال و هویت و پرورش روحیه‌ای به شدت دغدغه‌مند، آگاه و ملتزم به ارزش‌های اخلاقی و انسانی است تا کشوری مقتدرتر و جامعه‌ای آگاه‌تر را ایجاد کند

این تلاش‌های خستگی‌ناپذیر دغدغه‌مندان این حوزه، تلاشی است در جهت سربلندی هرچه بیشتر و صیانت از حقوق انسانیت و عقلانیت، جلوگیری از ترویج و تسلط انفعال و ابتذال و در نهایت حفظ امید، انسانیت و عقلانیت...

امید است بتوانیم به این هدف غایی، با امیدی که ناشی از دغدغه‌مندی و نشان‌دهنده نسبت اصیل ماست، هموارکننده این راهباشیم و پذیرای این وظیفه در جهت سرافرازی و سربلندی انسانیت و عقلانیت. در کنار هم و با فریادها و صداهايمان، رقم‌زننده کشوری مقتدر، مستقل و آگاه باشیم

فریاد دانشگاه؛ بر سر آمریکا

ما معتقدیم دانشگاه مهمترین عرصه برای رشد کشور در راستای پیشرفت حکمرانی اسلامی است. اما این دانشگاه یک حرف مهم در آن گم شده است و آن هم مربوط به نهاد علم است، نهاد علم باید در جهت توسعه کشور، در جهت تولید فناوری هدفمند و در جهت تغییر الگوهایی که از فناوری صرفاً تسهیل و یا تسریع امور را انتظار دارند قرار گیرد. اینگونه است که فتح قله های علمی اثر گذار خواهد شد. قله های علمی که شهدای هسته ای ما فتح کرده بودند اثر خود را حتی پس از شهادتشان میگذارد. این یک حرکت علمی جهت دار منطقی است که کشور به آن نیاز دارد.